

حسب دینور دم عنه دم غازه مخفی در دم کاو اضافته بوله فپی عوق را جددنی اطلاق
 او نور و تقریب دنی دینور که کرمانی بدکلری بورون ~~سکوچ~~ چکیده جنگلرده چانور کاوند
 دنی دینور عزیزه بوق دیر دم کرکت هم کاف فارسیه قور دفو برغی دیکدر قشیده طریقیه
 صحیح کاده که خسرو بیک اول ایدنلخیدر دم ~~سکرله~~ اطلاع او لندی عزیزه ذنب المیزان
 دیر و مسازل فردن بزمزل آبدیدن دم لابه بای موحده الله ~~سکوی~~ یک قسمی صاحبیت ایاعی
 آلتنه بوارنوب و بلداه لفسته دینور و محاز امتیصیع و متنق کشمکش عرض خضوع والیام
 الله ببلد اقلیمیلر نمده دینور اون سکن بجی سان تویه متصله دال مهمه رسمیه در ~~سکه~~
 اوچ بایده نفس النی لغت و ~~سکن~~ کنایی مشتلدر باب اول دال مفتوحه دکریمه در دنی وزنده
 سرور و نشاط دنیاشی فریادوه نکامه به دینور و ناز و نشاط ~~اصالی~~ صالی و رو و مکده
 دینور و بمعناده فعل امر دنی ~~حکلور~~ دنیان وزنده دینیدن دنی می الفهد در
 دنیال چنکل و زنده مسخره و قشر مناسنده در دنیاوند واوا به خند اخند و زنده ایران
 اوکه سدن عازم دران ایالاتنده برمطاع آبدیدر ~~سکه~~ و معاون الله مشهور در دنیه قبر و زنده
 هندستانه برشهر آبدیدر و کشیر بولند مر صرب بلان آبدیدر بشرایله معروف و دنیه زنکله و زنده
 طبیور معناسته در که معروف ساز در بودن بفرجه لغتی اصلده دنیه برمدر که قوزی خوب و غمی معناسته در
 تبیه طریقه ساز مزبوره نسیمه اولندی و کری استعماله لفظی دینور دینلندی طبیوره
 معربیدر دفع نون و حای مهمه الله سریانی لغتنم طمیع معناسته در که مراد اردن
 نام ارمندن طمیع عبسی عليه السلام در واردن دمشق شام قربنده برهندر حضرت بھی
 عليه السلام حضرت عبسی عليه السلام حضرت ایلی ماد معموریه و مغل ایلی باد علیه نصاری
 مریم رضی الله عنها عبسی عليه السلام حضرت ایلی ماد معموریه و مغل ایلی باد علیه نصاری
 طائفه سی کندی اطفال ایلی ماد مزبورایه غسل ایدرل و زعلی بودر که آمدن افس ایل ایلند بقمه
 نصرانیت صحیح اولزو کانون تائبک التجی کوننه ده دفع دیر دند چندوزنده اون معنای وار
 ایکو ککی استخوان پهلو معنایه ۲ فقره و مسکن و بخول معنایه در ۳ احق و نادان و بی بال
 و خود کام معناسته در دزدی دباتی بعنی انصاف سر خرسن دینور ۵ جوله هم طراعند دینور
 ۶ دیش و دنیان معناسته در عربید مسن دینور لا عفو مستلی است به دینور که کری تعبیر او نور
 حاضری و نار قبوغی کی عفومت طعومدن شول طهدر که لسانی بور شدربوب سلطنه احادث
 ایلندی کی خشونت قابضه غالب اولور ایلی بتریدون تکیف و تصلیب و خشونت شور دهن ۸ خروع
 چینی اسیدر که حب الخطاء و حب الباطن الله معروف و در عالم محمد السلاطین و عبد السلاطین
 دنی دیرل بلغم و سودایی مسهل و مفاصل دن خام و ملوکتی جانبد و مقدار شری فوی الوجه
 او لندزه بردانی که راع در همد و غیر بله نصف قدری کافیدز ۹ رصنف دلخیلدر که بـ الرنـه
 قیون بـ بـ نـزـی و بـ الرـنـه طـرـاـفـنـ کـوـکـ اـولـوـ بـرـدـ کـانـوـ بـارـقـ اوـکـنـ کـاـلـ کـلـ نـدـ اـولـ کـوـلـ الله
 بـ نـزـی و بـ کـوـهـ چـالـارـزـ کـهـ آـدـنـ صـدـورـ اـیـلـنـ صـوتـ اـنـکـرـ بـلـدـنـ رـوـیـ اـزـ عـاجـ کـهـ سـنـهـ اوـلـهـ
 در ساخت دـ کـانـ وـ خـانـهـ صـاحـبـلـیـ الرـنـهـ نـسـنـهـ بـنـشـدـرـ مـکـهـ بـنـارـلـ اـکـرـ فـوـعـاـمـ اـخـرـ وـ فـسـاحـ اـوـ اـنـورـ
 اـبـسـهـ بـحـاقـ اللهـ کـنـدـیـلـیـنـ اوـرـوبـ بـحـرـوحـ اـبـرـلـ اـولـ طـائـفـهـ بـ شـاخـشـاـهـ دـنـیـ دـیرـلـ ۱۰ بـ رـبـانـدـ بـ بـونـ
 بـ عـضـلـ دـ فـهـ اـغـاجـ وـ بـ عـضـلـ چـینـیـ سـوـدـلـکـنـ دـیـشـلـلـکـنـ چـینـیـ سـوـدـلـکـنـ دـکـسـرـاـلـسانـ
 حـبـ السـلاـطـنـ اـولـنـیـ عـالـدـ دـنـانـ چـنـدـانـ وـ زـنـدـهـ دـیـشـ مـخـانـدـهـ درـ عـربـیدـ مـسـنـ دـینـورـ وـ حـرـصـ
 وـ طـیـعـ وـ شـرـهـ وـ توـقـمـدـنـ کـلـهـ اـولـ نـورـ دـنـانـ اـیـرـ زـ الفـ مـدـوـ دـهـ مـوـ مـایـ فـارـسـیـ اللهـ وـ هـنـزـهـ مـفـتوـحـهـ
 اللهـ مـهـرـ بـ دـنـانـ آـمـرـ بـشـ شـینـ مـجـمـهـ اللهـ دـنـانـ آـفـرـ زـ وـ دـنـانـ آـفـرـ بـشـ مـجـمـعـیـ دـنـیـ دـینـ

فور جلیه حق خلال مفاسد دندان تخون و دن اصر مقدن کایه در دندان بروز و دندان بریش
 دلش فور جلیه حق خلام دستون دندان بز هر خایدن کمال عده او زن ناشی برگشته حفده کلات
 ایمکدن کایه اولور دندان بکام فر و دن کام بس اولق و غالب و مستولی اولق و او بکلمک
 و کو جمل و بوقع و منبع اولمکدن دخی کایه اولور دندان بز کردن باشیق و برابر لند رعل
 و دلش بله مک که مراد خصوصت بغلوب و درونه کین طومق و انتقام فیدنه اولمقد در دندان
 خوت فطرات مطردن و دموع عین دخی کایه او اور دندان داشتن امبد طومق و مترقب
 و متوجه اولمکدن و کین وحدت بعلمکدن و برا پشته جد و اقسام ایلک کدن دخی کایه اولور دندان
 زدن باشیق و برابر لند رعل و بغض و عداوت ایلک و انتقام صددن که اولمکدن دخی کایه اولور
 دندان سما شموز او قی محمد دینور دندان سفید خدان و شکنه و شادان و بخز و ندلل و تو اضعدن
 دخی کایه اولور دندان سفید کردن فور حق و عاجز اولق و ندلل و انتها ایمکدن دخی کایه اولور
 دندان فر و دن زیاده سیله او بکه لمنک و فرار حق و حقد و عداوت اهلق و رایشه مشغول و متوجع
 اولق و اقدام نام ایلک و طمع خامله جالشوب چالمکدن دخی کایه اولور دندان فر زایله و دندان
 فریش شین مجده ایله دندان کا و دلش فور جلیه حق خلال مفاسد در دندان کردن اعراض
 ایلک و صقدار حق و مصاديق و بزمکدن کایه اولور دندان کان کاف مقوحه قطع طمع و فی
 و فروی فراری و رسایی دیه جلت بر زده ایراد اولنور و ضم کاخه رسو اکان و خوار و راز کان
 مخلده استعمال اولنور دندان کندن قطع طمع و توقع ایمکدن کایه اولور دندان کوساله بر نوع
 او قدر که فرق بوزاغی دیشی شکلند کمکدن بایلور دندان مز میم مقتوجه و رایی مجده ایله عقب
 طعامده تناول اولنار شرب و میوه و خوشاب معقوله سه دینور دندان مزد ضم میم ایله دلش
 کراسی که سلفه کلرو کرمان خضراتی فرا به بعد الصباقه و برد کاری صره و عطبیدر دندان غای
 صیرعن و کمال غصب و تهو رازه اولمکدن و ظار عن و غضوب کمکدن دخی کایه اولور
 و بخز و ندلل و مسکت اظهار ایدن کمکدن دخی کایه اولور دندان ناید اظهار سرور و انتها
 ایدر و کولرو اولنار و طبار بلو و فور قودرو عاجز ایلدیه جلت مو قلدره ایراد اولنور دندان
 نمودن فور حق و فور حق و عاجز و فرماده اولق و ناله و رازی ایلک و نهد بد و خوبی ایلک
 و منسط و خوشحال اولق و کوللش و شافیق و مسرور و راولمکدن کایه اولور دندان نمداده و رنده
 هاده تخصیصه ایله هر نسنه نکنکه سه دینور که دیشی مز لامسند در دندان نهادن فول
 ایلک و رغبت کوستور مک و برشیه طمع و تعلق بعلمکدن کایه اولور دندش ریش و رنده
 برگشته رمز و ایا ایله سور سو بلک شویله که اهل مجلس فهم ایله دندنه مد معور نده باشیه
 باشیه دودق آلتندن سور بلک سور دینور دندیدن رنجیدن و رنده فهر و خضیدن
 سکندی کندیه سور بملک و مرلدامق و در لامق معنا سند در شیرازیان و خراما بیان
 لندیدن دبلر دنفر فاشه لئک و رنده شوره و کهر خله در حکمه بازویک جز و اعظمیدر
 لغت مزبوری بعضی از عرضه عرضی و بعضی از عرضه عرضی و مذکور شد از این دلجه تعبیر اولنار
 دانه در که بعد ای از الغنمه بتر مفسد صورت و مسکر و موجب سدر در کوکرد الله طلا بهق علشنه
 بنا فدر و اکاشم و شیطنه دخی در ل دلک سنت و رنده اجسام صلبه بزی برینه مصادم و ملا فاندن
 حاصل اولان صوندر و نفعه پر کار معنا سه کلور که مر کرد اثودرو ایله و این حق و نادان و شاشقین
 معنا سند ده کلور دنکله بنکله و رنده اول بور قطعه سه دینور حکمه بوقریدن اشاغی به طوغری
 آفسد بله ده و دره لرده و دیه بکم من اول بفرزنه محمد او اولور دنکله الله بمح ساله و رنده دنکله
 معنا سند ده که دکراولندی و کافن فتحیله لغتند دنکل مز لور نمده احق و شاسقین

ونادان معنا سند در و دیو ت و فر مساق و بیماروی انعام معنا سند کلور و **کافک** **فچیل** بوزیروز
 او تو و می معنا سند در عربیده مو اجهه دینور و بعض هر بمعنا ده ترکیده دینور بده سنه و زنده
 برخاتون آدینه و دینه دن اسم مصدرو کلور نعمت و رفاه و راحت معنا سند و غنا و ثروت و صفا
 و مسر تدن ناشی زمزمه و زخم معنا سند کلور و عند البعض ده چنکی قاولر لک آواره شرود و طرنه
 دینور ده کرفته متکبر و کافر النعم و ایله سی الصفت معنا سند در و خوش حال و منسط البال
 معنا سند کلور و شدت و سرعته بیور و شجی و مکرد بمحی معنا سند ده کلور دق هنی و زنده بای
 مصدري تله بالتفه سونمل و کبر و خبلا و ایله صالحی معنا سار شدر هنیدن رسیدن و زنده هر چه
 نشاطه سکر غمک و اقبال و حضور دن ناشی ناز و ادالله هعالی و لانی بور و مل و خشم و غضبن
 ناشی زندن صحر امی و آتیلی و قصه و جله و استیصال ایلک معنا سار شدر زندن ده دینه
 اسم مفعول در باب نانی دال مکبوزه دکرند در دنک سکون نونه بر پیچ حشوکی دو که جل
 طوق در **که** مسو قو نیر او لیور آن کله سی هیئت ده او لور تخریله خلق شنیده دنکی بای
 شخانبند دنک کوب معنا سند در که پیچ حشوکی دو کن کمنه در دنواش سکون نونه باع عددا
 اسجد در باب تالث دال مضمومه دکرند در دنک سکون نونه و بای **موحد** المغورق معنا سند در
 عربیده **ذنب** دینور دنیال بر مال و زنده ده دنی قورق معنا سند در دسی غزه و مغار معنا سند در که
 ذکرا ولدی دنک اردک و زنده ده بلک تصری او لسان کو خلک طبله راویون بسازل و محله بکجیلری
 چادرل دنبوقه سکون نون و صنم با و فتح عافله تبهه او لان بر جم و صارق و کرند او جلی و طرنه
 و اسکول معنا سار شنیده دادن قورق دبر عک که مر اد اغفال ایلک و الدائمه در ده که از قورق
 از بد جلک تا ویه دینور و نوع مهر و جاد و لعه دینور **که** محره هندیده زنده متuar قدر هلاکتی
 قصه ایلد کلری کسنه لان اسعنده بر قیون قور غنه بر مقدار ایکنه سانجوب و او زینه افسون بدوی
 بر اسکن فبر آصارل و آتنه بر جراحت یاقوب **و** در لارل جراحت نایبر نهر ایله مدیر بمحی او ل قورق
 از بد کجه او ل کسنه دخی از بوب آفار دنپنهادن الدائمی و دنک ایلک و نقش کمکدن کاهه در
 دن دینور شنیده نوع آری به دینور او ل قطعه بمحی بان و او متصل دال منهمه رسمند در که ایکی
 بانده بور الی لغت و کانی مستقل در باب اول دال معنو حدد کرند در دواج رواج و زنده بور عان
 و طحاف معنا سند در دواج رو اروزند مطر طرف بری بری آرد نیجده سکر دستک و قوش شمیق
 معنا سند در او ل کسنه به دینور که خدمات جزئیه ده معین او لغله بر لحظه طور بیوب بر خدمت دن
کلیدی کی آنده بزندگی ار حال اولنه داشه سرایداری کی دوازی نهاری و زنده بر جلس
 و ایج اشوند هر بری برشیانی به صریف او ل نور و شیانی دخی بر قسم التو ندر که هر بری بر درم و زنده در
 ملعده خرا احاده کسبلور بادی دو الله نوالمور زنده ضمیمه مشهور او لغله توفیق او لندی دو لی
 جلالی و زنده والی انجاز و بر قول ده والی اخبار آدیده اسکندر او لظرفه وارد فده و دع حا که سی
 نوشابه ایکار قیح ایلدی و محیل و مکاره و طرز از معنا سند کلور و اغاج **ب** صونه دیر **که** اجهه
 سمجھل دن طو فیض عرض نسنه به شبیه و چام و بلوط اما جلی و سائر اشجاوا او زرنکون ایده
 اخلاصی یاض و خوشبو اولانه در وال دخی دیر ز و عربیده والی بر علندر عزوف و ساق قدم فیض
 او لور اکبر بعلت **جل** تقبل تحمل او لشان جا للرد و دامنه ایاق او زره طور بمحی معناد ایدن
 الشخاصه او لور دوان دو بدن دن بالغه در وصف مشبیه او لور دو بدن سکر غمک معنا سند در
 و کازرونده بر قریه آدیده جلال دوانی عليه الرجه آکامن سوده دور چور و زنده درس کذشته
 تکرار او قو مفهه دینور و شراب قد خندو جاسوسه دخی دیر ز وقت و عهد و زمان معنا سند در
 دور فری دور آخر سبع ساره در منقول در که هر کوکت دوری پیک سند مد نهرو اول پیک سند در

برآش وبلق الی بیک سنه کو اکب سلار کتبه صاحب عمل اولور وابو البسر آدم صنی الله
 علی بنیا وعلیه السلام حضرتی اویل دور هر دلایل بن لباس وجود وقادم علم امکان وشهود
 اولوب ختم دور مریور دخرا مان جانبد او مخلود اهل دبار دور کیران ارباب صفا واصحاب
 عصر مدر وسلام طین صاحب شو کندی دلیل کایه اولور دور چوره ورنده داشه بمانه ناده در
 ور لف معناسته کلور دوسرا یعنی ترلفه ورنده قلینه وابری وضخم معناسته در دوسری کوشی
 ورنده بودی اول معنایه در دولت شوکت ورنده هر دلیل مفترس در افتخار وسعاده دینور که ادب ای
 ونکت ونحوست مقابله در منصوبه عذرها با فته علاوه وعواقب تفسانه وفات مطالعه دنیویه
 و آخر ویه اول مقدم عبارت در واهل بجهزید اصطلاح خنده فرض و دین و تزوج بارگر اندرین سالم وکدی
 باشنه آزاده غواصی قلائل و عظام ایم اول مقدم عبارت در دولت خدایی سکون تایله دولتندی
 معناسته در عالم الفیض وسائل الامان معناسته کلور و کسر تایله دم جائز در دوله زواله ورنده
 داشه معناسته در وکرد باد معناسته در که فاسد عده تغیر اولتاز رفع در عریده زو بعد دینور روزاف
 وکسوم معناسته کلور و قدح وینه معناسته کلور رواوله هفته ده قدر معناسته لقدر و عریده صدقه
 ورنده بخت و ظالع و افال معناسته در وغلبه ورخسان معناسته کلور دووم کنوم ورنده شهر
 مقل اسید رین و عازده نایت اولور مقل ارزق هید کلری صمع آذن حاصل اولور دوی توی ورنده
 دولاند بمحی و دباره سی و محیل و دخایا ز معناسته دندر دولت بای مجھنوله ایله باز و بازه حق دوان
 و محبر معناسته در دوست آشور دوات خارش بز حق آنده دینور دویه کبره ورنده مختار بارز که
 فار اوین بحق قابسلر نه دول بای تالدال مضمونه دکر نده در دوائیں محبوبه ایکی دوداغیدر
 دواره جوسنی اون ایکی کوشن که هزار اون ایکی برج فلکی در دواره درخ شهنا مدد
 و جنک عظیم در کفس و سر هنگری کودر زیر افراسیاب سپهalarی پیغام و پیه ایله
 خراسانه کو کاید امکنده محاره ایوس اول هنکامه دینران و پیه بر فاج فرمداشله هفتول او لدی
 دواره نیل اون ایکی برج فلکی دن کاید رک محل و نور و جوز اوس طان و اسد و سله و میران
 و عقرب و قوس و جدی و دلو و سوت بر جلیل در دواسه چنان آنلو که هر اد کال سرعت
 و نجیل و ستاب در دوال چوال و رنده بش مهنسی و ابری هایش که آذن قوش ایدر ز
 واور کی طسمه سی و زهمه و کندو کوس جاله حق طزه دلی ایندر ز و مخصوص اور ایکی
 طسمه سنه ده دینور تای حرم و میکون معناسته در تالث مکر و جبله معناسته در رابع فلک و پیغ
 معناسته در خامس زمر دایداز معناسته در دوا باز عبار و مکار و طراز کنده بدرز و مناصه
 اول نشال و بیان کسی بدنور که النده دوال و قلاب کی آنلری اولوب ایله بحس ایله کی
 ایضا میمه بنا مشوب بر قرب اغفال ایله ایقه سی و خبر و ساعت مفوله سی نسیل بی سریمه بایدر ز
 دوالک مبارکه ورنده بر قایسدر که آنکله فار او نارل و ایچ بتصوف دید کلری دارویه دنی دینور
 دواله کاده سنه بیان او نسدي دوالکاری دوال باز لف و غیار و طرار و مکار لق معناسته در
 دواله کشان ایچ و بروز ایغ کدن کایه اولور دواله کلامه ورنده دوالک معناسته در که
 ایچ بھوئی دید کلری دارو در هر یده شبیه المیور دینور و طسمه دوال معناسته در دویا
 بای فار میله فرمز دید کلری قور نجف ز در که بلوط ایغ ایجنده متکون اولور بغاٹ کر به ایل ایجنده در
 آنکله ای رسیم بو بارل بر جزوی اون جزو ای رسیمه کافیدر دویاد شاه قهار لیل و نهار در
 دویاروح ضم راوسکون و او وحای مهمله ایله ایغ وس در برده معناسته در که کاکچ دنی دیر ز
 بین الاطباء معتبر بیان در بونبات ایت ایزی نوغندن قل اوقی دید کلر بمن نار نجی بھکلری او اور
 و بھکلر لای بخنده دانه بھکلری اولور حب کا کنیع دیر ز و بین الاطباء متعارف اولان قبل بود کلر

زیرا اول کوکدن یا غوب طیراخجه مختلف او مغله مشهود او لدینی هستند که روزنایی مجهده ایله ده
 لفتد و دویال بای موحده ایله و مال و زندگانه دوال عرقوم معناسته در دو برادران نیز موحده ایله
 موکنا و زندگانه زندگانه بازندگانه قلچ و غواره معناسته در دو برادران نیز مسکونه سکونه دیزل
 بر جنس شکاری و شکاری
 ایدرو و بعضی از جملات فوشنده دو برادران دیدلر و فریدان نام ایکی بدلیز مدغنه دو برادران دیزل
 ترکار ایکی قرداش تعبیر ایدلر لری برینه منصل کی کورینور فطیب همایی همایی همایی همایی همایی همایی
 شکلنت صدر نده مر کورلر در دوبل فوغل و زندگانه بیوفاونی مهرب و حفیت معناسته در دویکر
 چوز ابر جیدر که ایکی صوره مستقلدر و خانه عطار ددر دوچار خفای و او ایله ایکی دوت
 معناسته در که سکن اولور و ایکی کستند کن ناکهانی بری برینه ملا فانده مستقلدن ایکی کورز درت
 او لدینی اعتبار ایله و او لدینه حذفیله دافتد و حشم چارشند ایکی کسد بری بری همکه کورمن
 و بولشهق و ملاقفات دیدار و افع او لقدن دخن کلبه اولور دوچشم آفتاب و ماهنا بدلیل و نهار دن
 دخن کلبه اولور دوچشمیت ایکی بدلیل آنی که مراد بدل و نهار در دوچهار دوچار مصناسته در
 دو حرف یعنی کاف و نون حرفی که مراد است کن لفظی در مدار صورت جود و جود در دو خ
 شوخ و زندگانه او تسری و آکیسز فیرو صحر ادرو براقدن و میومدن عاری انجام و علیسز کل باشه
 دخن دیبور و نوی تو س اولیان چهره دخن دیزل کر لذتازه جوان و کر ل آف اغاز کی ذات اوسون
 بومتوله کسته بیور الله تعبیر ایدلر و قوغلاق و حصیر اونی دیدکلری نهانه دخن دیبور انکله حصیر
 نسخ ایدلر برک و باری او لدینی اعتبار ایله اطلاق او لدی و هو افسکنه دخن دیزل دو خاتون
 همس و هقر در و کوز یکنده دخن اطلاق اولیور هر یده ایلان العین دینور دو خاتون یعنی
 دو خاتون معناسته در دو خادم حشی و روی لیل و نهار دن کابه اولور دو خاتون سوخت و زندگانه
 دو خاتون ماضی در دو خاتون سوخت و زندگانه درت معناستی و ایه بای ایه دیکمک و بیلواله
 نیزه و زیر ایله عسدو بینلر بندزره و چوشتین هاقوب یاقوب عاصی معناسته در تانی هزانیق و اکلاب
 معناسته در تالث سد صاعق معناسته در رابع او دلنواد ایله معناسته دو کرک بورج اوسون
 و کرک غاز و امامت اوسون دو خاتون دو خاتون دن ایمه معمول در دو خ حکم جم هارسیه کورسواه
 و زندگانه مانشی طاز کسته بیدنور که عزیده اصلع دینور و طاس کاوق کل اولان کسته بیدنور
 دو خواهر ایکی فرزند ایش که مراد شعرای شامی و شعرای یمانی دیدکلری ایکی کو حکم کدر
 اعر بلرا ختسه بیل دیزل و شعرای یمانی بمعور و شامی به غمیصاد بول کو باز عم جا هنلتری بود و که
 بونلر ایکی فرزند ایش ایله عبور دیدکلری برکون باشی آکوب چیقوب کندی او بیس دخن آنی
 ارامنه باشیوب در دو فراغیه آعلام مقدس ایمه العین او لدی دو خ بیط ملون ایکی بوله بلواب که
 مراد صبح کاذب و صبح صادق در دود ز دود ز دود ز دن و دخان مصناسته در دع و غصه
 و اندوه معناسته کاور و صولان و دم و نفس معناسته در دوعیده همکرم معناسته در که کوچک
 و قور تیغز در اضافتله منین اولور میلا ایله فور دی که کوکل فور دی دخن دیزل عزیده دود القن
 و فرم تعبیر اولان فور تیغز دود الصایغین دینور و ایه و فرم تیغز در عدو دلیان و اوزر لک
 و عند البعض بلوط ایله ایجه دنستکون اولور دود ایله سحر دن بر طاشه در عدو دلیان و اوزر لک
 تیغز و مقل از رق تعبیر اولان صعی بخور و افسون و عزیت او فیه رق دعوت ایدلر دود الله
 که و سالهور زندگانه جلیک چومن او بوند در که اطفال لعل نیزه خراسانه کاچنه ولا باری
 و بعض محلده به چوب دیزل و ماده لعب اولان ایکی ایمه ایجه کوچکه فارسیده به مهر بید مقله
 و ز کبده بحلیک دیزل و بیوکنده فارسیده چند و غریبه مفیلات تو ز حکم کده بحومق دیزل

دوداهنچه و دوداهنک چراغ او زره فیساوب ایس آلمحقق چنانچه دینور و مطبخه و کاخنه
 و ساز او جا فلرد تنوون چیقه حق بوله دخی دینور و تونلک نعیر او لور ذود کش دخی دیر
 دودبر او ردن مساعده و مسناصل پیدا میلک که او بیو راز ده قویر خنه بضم و آری قوانه چوب
 صوقی حکی دودخانه رو دخانه و رزنده دودمان و قبیله و صوی معناش در دودخوار
 هو شیار و رزنده بولنده آقیدر بونی ساز محلده کلکت ایله نعیر ایدرل و آسخی بیو کلخچویه دخی
 دینور و تون و تبا کواجین کسته ده دینور دوددل آمچان کامدر دوددم آه و انکسار در
 دودل ایکی کوکلی که وامر ده مزد دکنه در واپکی طرفه ده دو سلطق کوستورن کسته به ده
 دینور و مابین او طه سی کبی ایکی بوزلوم منافقه ده اطلاق او لور دودله دود المعناسه در که
 ذکرا ولدی و دالک کسر بله ده لعنت در و خفای والیه دودل معناش در که شالثوم زد دکنه در
 و متصوفه عنده هر لحظه ده بر مذهب و اعتقاد و هر وحدت بر کسته ایله عقد اراده این شخص
 طلون نهادن عبارت در دودمان و رزنده صوی و قبیله و خاندان معناش در رو شیراز فرنده
 بوضع آذله دوده روده و رزنده اوج معنایی وارد بری دودمان و معاشر دمعناش در ایکی
 مغایر تاری وارد رده کوچک قبیله در که بیو نعیر او لور تانی ایس معناش در که سیاهی مرک
 آئدن او لور دود لفظه منسو بدر تالث جمام کلختن دن و اوج اقدن تون چیقه حق بوله دینور که
 تونلک نعیر او لسور رای غر زن کیم معناش در که اکی بیو ایکی و غلدر و فتح الدار ایه معناش در
 دودهنچه جمهله دوده هنک کاف فارسیله ده داده هنچه معناش در که دکرا ولدی دور مو روزنده
 ایاق و بعد معناش در دوسرا زران و رزنده نام پادشاه ساحران در دوران سرون دخی
 دیرل دو راغ غین مججه ایله سور ایخ و رزنده اول بوعندر که او زرینه سد صاغلش اوله ترصیک
 کو اه مزدید کلر بدیه لفت اضلاعه دو غ راغ ایدی دو غ آیران و راغ طاغ ایکی معناشند او لغله
 دو غ راغ طاغ ایکنده بیلان آیران دیمک او لور اکنیا جو بالرمن بور کوله مری طاغ ایکنده
 قیون و یکی دی ایدر کن بایوب تساول ایلد کلری علاقه سیله ایم مزبور ایله نسیمه اولدی
 دوران سرون ذکر اولنادن دوران دوسرا زران معناش در که نام پادشاه سحر و ذر غایب ده غذار
 و جفا کار ایدی زردشت آنک زمانه ظهور ایلدی بعض که زردشت بیغمبر او لغله سلن آیینکی
 ایه طال ایلک ملحوظه در بی خدیش و قتویف ایلک ایله زردشتی قتل داهبه سنده او نشیدی دورای
 چویای و رزنده نای معناش در سیکه ساز اقسامند ندر عربیده مزمار دینور ساؤ دودکله دخی
 اطلاق او لور دوریاں بای موحد ایله ای راغ اول معناش در و جاوشه دخی دیرل که حکام و ولات
 قرش سنده بونعیر ایله خلیق ای راغ ایده رو انده اولان او بی ای ای ای ای ای ای ای ای ای
 نعیر او لور آنکله خلیق آنار غه ایدرو سلکه رکه
 دینور و نشیده طریقیه آه معناش کاور و عصا و کوچک نیزه ده دینور دوریل بای موحده مفتوحه
 ایله بیو فاوی مهره و خیقت معناش دور خول ضم خای مججه ایله سوسن بری نو عندن عربیده
 سیف الغراب و رکیده قوز غون قلبی و کلک حکمی و نقل چکی دیدکله نیاندر دور دست
 مخصوص و موصولی غایب ده منصر اولان نسیمه دینور دورس حر که بمحبوه ایله بالدران دیدکله
 نیاندر که نخمنه شوکران دیرل و عند البعض بالدران کو کنه دینور نفت بزددن کلور دورس نهی
 و بمحتفی مشهور در عربیده طهماد دینور و اهض عوام نفت بزدی محرف ده بزید دیرل مخدتر
 و مسکر و مزیل عقدن در هر و کسر قایله غایب ده دریک و عین معناش در دور و خفای واپله
 کل رعنایه دینور که بیو زی صاری و بیو زی قرمزی و کلدر و ایکی بوزلوم منافقه ده اطلاق او لور
 دوری زای مججه ایله صاغلقدن و صحبت و عاقبت کایه او لور دوره نوره نوره نوره نوره نوره نوره

موطیا نهاد بر دوزای راجمجه الههای و مر عار معنای در و او مجھو لله دوزایند من خبیدر که
 ایکیر طوضور بھی معنای در دورخ زای مقصود و خای مجھه اله جهنم معنای در تریکھ طامو
 دبر زوار باب معرفت عندند ماجنس و ناموافق حبیندن عبارت در عشا قشنه رشک و حسد
 مجلسی صراحت در غلطمت و خشنوت و ربح و کل فند و محل عذاب که فاردن دخی کایه او لود
 دوره و دوزن مواد مجھو لاله نیک و نیش معنای در لکن جانور پیکنہ مخصوص صدر آری و سیوری
 سینک و عقرب پیکنلر کی دوزه و او مجھو لاله الموزق تکنند دینور که آنکه پاپ سور و آر نسائی
 عایندہ عسرا ولور و بعضلر عندند لالک معنای در که مشهور فرمزی موم کے کی رطوبت در که
 بچاق و خجیر فضه لری پاپ شد ریز خلق تحریف ایسو لولند بر دل و حذف ها اله ذه لغت در دوزن
 رای فارسیه دوره معنای در که د کراولندی دوساید دوساید دن عاضی در دوساید
 جوشاید دن و زند پاپ شد رمن و پاپ شد رمن معنای در دوکری بر شدی بر آخر شنیه پاپ شد روب
 و پاپ شد رمن اولسون کریز خدمتکاری و با بود لبیری بر کنیه بنا سدر من اولسون دوست بوس
 و زندہ بار و محب و بکدل و بکریز معنای در دوبله اداه خبرا ولان است لفظندن ترکی اعتباریه
 ایکیدر معنای او لور دوست بین پوست جین و زندہ شهروملکیه دن بکری ایکنی کون آبدی در
 دوستکام خیر خواه اولان احیاء ادی او زرها ولان کمک در مقابی دشمنکام در که بد خواه اولان
 اعدام ادی او زرها ولان در و بار ان لرایه و محبوب توجوان لرایه شراب ایجمک و محلسده فلان
 حقنکه دیو باده ایچکه دخی دینور دوستکام معنای در دوستکان نوله دوستکام
 معنای در و مجلس عشر نند کنندی نوبنی و کنندی طلو سی از آن عشق و هبته ایلک و بو شوهد
 هبته و ایثار او لسان طلویه دخی دینور رو بول که ده و باطیه دخی دینور دوستکان دوستکان
 معنای در دوسر و او مجھو لله بر نوع نیادر بقد ای ار العندہ بزرگی بیان بولا فی الہ قسیر ایدر
 بعضلر جاو دار دیمش ضمادی داء التعلب علنیه نافع در دوسر دهلیز عناصر ای بعد دن و حواس
 خسہ ظاهر دن دخی کایه او لور سامعه باصره شامه ذاتیه لامسه در دوسر فند مل سمع
 سیاره در و مطلق پاریق و روشن یلدز مه اطبلاق او لیور و فلکدن کایه ایدر دوست
 و او مجھو لله مو شد و دوست دن فعل مستقبل در دوسته دوزندہ و زندہ دوست دن دوست
 اسم فاعل در لفزنده ماملس و طبیعی بر دینور کے ایاق با صدقه قایوب کیدر واور او پاشان
 بالخند و مظلما پاشان و پلش نسیبه ده دینور دوست دن بوسیدن و زندہ پاشق و صبو اشیق
 و ملتصق اولیق و ایاق فایق و صیرنیق مصالن مدار دوست دوست دن اس مفعول در دوش
 کوش و زندہ اموز و کتف معنای در دو دون کی خد و شب کذشته معنای کلور و دو شد دن
 فعل امر کلور دو شد سد صاغق معنای در دو سا الف نسبتله سدی صاغلور جیو ایدر که
 صاغل تعبیر او لور و اول کسندیه اطبلاق او لور که مالک او لد بخنی تدریجیه صاغلوب اللذن آلمز
 دوشانه اول چنان ایجاد رکه مجرمک و عبد آیفک بیون بینه بکریز اصطلاح جز مطهر ق
 نسرا ولور و بر نوع اوق غریزه دینور که بیانی چنان اولور دوس بر دن شنک و شادی ایلک کدن
 کایه در دو شه و دو شه و او مجھو لله سده ساغد حق قله دینور طاس و صوصق و کولم کی
 دو شیر کان جنت حوران بمنش در دو شیره بوسیده و زندہ با کر و معنای در که قسات کلر
 هزا و علان فر تعبیر ایدر دو طفل سندیده مردمان جسم که کوز بکلر بدر دو طفل نور بود دخی اول
 معنای در دو طوطی محبوب ایکی دو داهیدر دوعلوی رحل و مسیری یلدز بدر دوغما شور ما
 و زند بیو غرب آشی در که بوز جه آش و تو غد دخی دبلر دوعو کو کو و زند هر نسند مک باعی
 آکند قد نصکر و دینه مقلان بوصنیه دینور و بکھر و دینه با پشوب قلان طعام بقیه سند دینور که

چو ملک دی تعبیر او لور دو فصل فاف مضمونه و صاد مهمله ایله اهل مغرب لغتنه صوغانه دینور
 عربیده اصل دیز دو قو کوکور ننده تهم رزدک صحرا پیده یعنی بیان ها و جذن خمسه دینور
 نباته خرس کلاه دیز آبوقسی اول شان غایبند سوز شیرازه همدان دیز و ترکیده برحادره سی
 تعبیر پدرل شفاقت بونک کوکیده دو قوس همراه دو قوم معناسته در کهد کراولندی و عند المض
 پیان گروزی نخسته دینور دولت غول نور ننده ایلک اکبر لد کده صاره حق آنده دینور که ایلک
 تعبیر او لور دو کارد واو محهم و الله همکه کدار دور ننده مفتر ارض و سعصر معناسته در عربیده جهان
 و هر قطعه سنه جماد دینور و بعضی از اصله حلق معناسته در که بر کوهه سله و ضربه در بمقابلی
 سعصر و ازی فصوب بوعاریه اللنه بان طرفدن اور زل دو کاردی دخی دیز دو کانه واو محهم و الله
 قلنه وزنده ایلک دانه دیکدر بونک مفهم و مند بعد دلته وجودی لازم دو سکاف اداه نسبت
 و ها خصر معناستی مفیده در واکر رکعت غاز دن کلایه او لور دو کاویر لیل و نهار در ورج ثور لبه
 ارضی حامل اولان ثوره اشارت او لور دو کاهوار زعن و آسمان در دو کندان فاریز لک ایلک
 واپلک بو معنی فوج حق سیت و صندوقه و قیق مقوله سی طرف لب در عربیده خفی و ترکیده ایلک
 تعبیر او لور دو کندانه فاریز لک صاره حق ایکه واپ بو که جل آعز شفهه واکه دخی دینور
 دو کعبین آفات و ما هنادر دو کله دار شمس و فر ولیل و نهار و دو بادشاه جبار در دو کوشان
 هشمه و فساد ایله هتلی رمانه و ایام فسر و ضر و زدن و برد اهله عظیمه به او غرام دن کلایه او لور
 دو کوشی ایلک فوایلی تفیمه و فلان غمده دینور و ایلک قولی دستی به و بر دعه دخی دینور دو کوهه
 عقل و روح در دور واو محهم و الله غول و زنده قوغه در که فویدن صوچ کرل زد لور جسد ده
 اطلاق او لور و دو باره بی و دو لانه بی محی مکاره و جبله سکار کنه به ده دینور و شطاح و بی جبا
 کنه به ده اطلاق او لور و دیگر من جناغه دینور که محروم طی نختم دن با ایش سنت در
 دکر سنه بعد ای آئن دو کیلور و نیز کشنی معناسته در بعنی کی او فی که سرن تعبیر او لان دیز کدر
 و سکه سه و چانطه به دخی دینور به صوفیان چانطه به دو لیان نند دینور و او ل فخریه رینون
 هندی کوکنک فسیر سند دینور عربیده دولت لفظندن جمع در دولا دستی و سو معناسته در که
 صویه مخصوص طرف ده شراب دخی فور ز دولا بدو شاب و زنده حر کند و بیه سی اولان نسده
 دینور و حاصهه - دولا مه و در که ترکیده دخی مستعمل در صود دولا بی و ایلک دولا بی و قوق دولا بی
 کی و کو جل خز سمه ده دینور حماله و حده دینوره باپلان فادل و قیاقلو بحر مزه دولا ب اطلاق
 بونک مأخوذ در وغین فاختن و حددن میجاور معامله به ده دولا ب دینور و صاحبه دولا بی دیز
 دولا ب می آسمان دن کلایه در دولا به رود ایه و زنده مخصوص صود دولا بند دینور و کو جل محزن
 و دینور دولا بند دخی دینور دولا به نون مفتوله صغير ایله شبهه و میوه در بیانی و بستانی
 او لور ایلک دخی رنکی فرمیده و طعمی مخصوص اریک طعمه ده در داخنده باکر برج کر دکی
 او اور ظاهر ایجم دیار سه مخصوص رمیوه در دو لیان چانطه در که در بدن و غیری نسنه دن
 دیکلوب ایچنه نسند فور لر دوله اوله و زنده الی معنای وار ا مکرو و جبله معناسته در ؟ ناله هست
 معنیه در که او لومق تعبیر او لور کویک سوز مانان آوازیدر ۳ دا ز معناسته در ؟ سکم و فارن که
 عربیده بطن دینور ۵ مه و بشه معناسته در ؟ نفی کامل صور تند کو سونر شارجل جا هل
 معناسته در و عربیده غنا و بیار و رنکی لک معناسته در و الدن المعندا ول معناسته کلور متد اول
 بونک مأخوذ در و نور و غار معناسته کلور دونان کرم و سرد شمس و هر دن کلایه در دووم هبوم
 و زنده بی و جمازه مخصوص بمشجر در ترکیده دوم اغایله منمار فدر مغل ازرق لک
 صنعته در دو و بای بجهه و الله همکه بزور ننده کاتب و متنی معناسته در و رکله سی هرم معناسته

اولوب کتاب و منشی اولان کسنده علوفضل و نگات هنری به مصلی یعنی بوایکی فوت و هری جامع و متول اولنی لازم دن او لغتمد و و رایله نسجه او لندی ذوهار و تکاف محبوک ذوچشم سا حرندن و ایکی طرفی زلف دلا و بزندن دخی کایه او لور دوهندوی طفل ایکی کورک بیکلس زدن کایندر دویل بای تختابه آخر نفسدن کایه در دویل کسر و او و مذبای محهو لله فکرو حیله و دعاء مفاسنه در اویل حستکنده و خام ایکه دینور که ایکی قوردلو فوزه دن حاصل او له بکر منجی یان هایه منصل دال مهمه لهر سمنده در که ایکی باید هالی اویح افت و کایخ مشتملدر باب اویل دال مفت و خد تکر نمده درز ده بیور نمده مر اتب اعداد دن اون عدد اسید ر عربیده عشره دینور و امر معروف و نهی منکر معنا سنه کلور دهار بهار و زنده طاغ مغار مسی و چالاق و فسوق ره دینور و عل و فضل و هر مفاسنه کلور و بانک و فرماد و نصر مفاسنه ده کلور دهار رای مججه ایله دهار رای عجمیله فرماد و نصر و مصادی بلند مفاسنه در و طاغ مغار مسنه دینلد بکی دخی رسیده نظر در ده آن الف عدد ده بایله افلائک و زنده خخان نیا لک آدیدر که فربیوندن مقدم ثفت نشین ملکت ایران زمیندر بعضاً نموده خخان ده آن غریبد ر آن مد ایله آفت و عیب معنا سنه در اویل سفاله بی بالا و اون عیب مشتمل اویاعلمه آنکه ایله ملطف اویلدی ۱ از شنی ۲ کوناهی ۳ ظلم و بیداد کری ۴ بسیار خواری ۵ بدر زبانی ۶ کذابی و در و عکوفی ۷ بخوبی و شتابکاری ۸ بخزدی ۹ بدیل که فور قفلقدره ۱۰ بی شرق و بی حیایی که او تکر تقدیر دهان پشت سوراخ مفعد در دهان دره استمک معنا سنه در عربیده ثور دینور دهان ضیم نقطه اول برج اسد در دهان نگات فتن بجز و ندل و خضوع و تواضع ایکدن و بلواروب و بله افلق نمودن دخی کایه او لور دهانه بایه نور نمده زنکار معنی اسیدر که دهنه فربکی دخی دیرل با فر بعد نلزنه نکون ایند رسنه مائل و طبعی آجیزق طبلو او لور دهیه ادخال ایدرل خصوص صادفع سیوم و تقویت باصره ده مفید در اعلاسی افریخ دیارندن کلور و هاد نسبت دهنه لفظی آغزالق معنا سنه در که مراد آن آغزیدرا کاعلم غال سکی بمعنا او لمندر ترکیده کم دیرل و بخار ادویه بمحو عنده ده که او مان و جلام دینور دهانه اطلاق او لنو و مطنه سا آغزه شیه و آغزالق اطلاقه جیان نسنه ده دینور طلوم و فریه و امامه و شبشه و دره و بخار شو آغزی کی ده بارزه داری زیب و فروزیست و آرایش داری ده جث بوده ابراد او لئور ده بخی سطر بخی و زنده بکمن و قلب و زیوف الجدید دینور ده ده مکسور و ها تخصیصه الله اون کوهنی معنا سنه در که مراد بیوفا و هر خابی و هزار آشادر و بولهوس معنا سنه در که زمان نجدد ایلد بکه احبابی دخی نجدد ایله و اهل تحقیق عنده ده اویکنیه دینور سکه ده هر لحظه ده بر اعتماد دیکر و هر طور ده بر اراده آخر منقلب او لموشخاع و دلاور دن کایه او لور ده ده الله و زنده بخانص و مساق الجدیده دینور دهندی ایله و زنده ده ده معنا سنه در که دکر او لندی ده ر سکا سه کر دان دنیا و روز کار و دوران در ده کاف فارسله معن که و زنده اوین ظهر لود بکدر که مراد غایبنده جری و سچیع و بها در در و ایش بحر و جی کار کرد و صاحب غیرت کنمه ده ده دینور و حر امزاده و نا خلف و جلف معنا سنه کلور ده رنکوهی دنیا و زمانه دن شکایت ایلک و بکروی او صناع شبهه ده اثر کلات ایلک دن کایه در ده ره بیه و زنده کیلانده ساطوره بکز در حریه در دسته سی وارد ده آنکله جنک ایدرل و اعاج بود ایل و آلت بیکم دیارل ده دخی مستعملدر خلق تحریف ایدوب ظهره دیرل و اورق و منحل معنا سنه در و بعض عذر عنده ایکی بورلو کوچک قلمدر ایکی طرفی دخی قاطع ده و سنان کی او جی سیوری او لور ترکید مج دیارل ده ره مضمون رو غنی مصحح که صباح رینک آید بن بغیر ده سال اید او لوزنده کواستک بسیار ده که ز حل و منتری و مریع و شمس و زهره و عطیار ده

وقد روایت شده سالیونه که قوم و طائف معاشر در دهشت نکشتو زنده بکری و اتحاد معاشر در دهکانی از رانی وزنده سلفه ب نوع رایح التوینه دهله بهله وزنده کون دیگلاری دیگلکه دینور بعضی قدر میه اطلاق ایلدیلو و سکمی و فطره معاشر کلور دهیزی شهری وزنده هدیان و ارجیف کلامه دینور دهم سهم وزنده در خسته ایار معاشر در که ترکیب دهنه و قضاۓ ایجی دیگلاری شجر در عربیده شجر الفار در بخوری بظایت مفرحد ده مرد کوی پر کو و ملس القول واوزان کشند که مجلده اون آدمیق سوری کندیسی سولار دهست بکدست وزنده دهم معاشر در که فنه ایجاد رشاخنی باعه و منزوعه دهند ایلسمل نازله سحاویما کا صابت ایدو بیاع و منزوع سالم او لور ده میدهد بند عابدروهن و نفرین ایلر دهند بعداد وزنده نسق و نظام معاشر در دهن در مدھان در معاشر در دهن دینده آغزی پونق که هر ز جانه و باوه کو و بوش بوغاز کشند روی شرموق حیا و ادب کشند دهند دینور دهن های مقویه دهانه معاشر در که ز تکار فرنی در فلی جنکارک غیرید را کاد هن نخاسی در لاشوده دهه نغرب ایدو بیاع و دهن هفرنی دخی دبلی بافر و کوش و سازفلزان معدنلریه بخادرن تکون دایدرر بکی مثل و طعمی مرانه مائل طشنلود رش بست ایش کشند بیه بذر زهر و غیری ستم قاتلدر و دهن لفظی دکراولسان دهانه مک ساز مصال بند دخی دلات ایدر دمه ضم نون و سکون هله نسوان طائفه سی زنکلری دور کونه دینور که حنا و سعد کلکونه اسفید ایچ زریت عالیه سرمه دروز رنالتون و رفیدر بونله هر هفت دخی دینور و اکسل و تفیض معاشر کلور و کیت و کفیت معاشر باران ایکی فستیه دخی دمه دینور و طفان عدد ده دخی اشارت او لور دیاده اون و نه طقوز او لعله اون که طفو ز طقسان او لور دهون زبون وزنده حفظ و ایز بر معاشر در واژه دن او قومی معاشر ایسم او لور ده هزار ز دنیه ایشی او بوند براویون زیرا ز دیدی در او او بونه متفکدر ۱ فارد که حال فرید دینور ۲ زیاد ۳ ستاره ۴ خله که ۵ طویل که حلاط او لم دینور ۶ ده هزار لامضه در عوام دا و هزار دبل و حلا بود بارل ده درت نوعی متعارقدر اکلیهار ۷ کشاد ۸ کوست ۹ طوله در دهفت ز بخت وزنده سلفه و جنس رایح ایقدر ده بود ضم مای تختانی و قفع بای فارسیها مر معروف و شی منکر معاشر در ده بوده افزوده وزنده او نده معاشر در که عز بیده عذر دینور ضم عینه و فارسیده دهین دخی دینور باب تانی دال مکسوره دکر نه در ده سکون هایله کوی و فریه معاشر در و بادندن فعل امر کلور دادن و پرمک و اعطای معاشر در دهاز و دهاز مفتوح دهه دکراولسان دهان و دهاز معاشر در دهجه جم فارسیه دیلم که ایانه بسط ایه در لسانه ده اکنه و فلاج رعیت معاشر در دهخدا ریش فلاحان و شیخ القریم معاشر ده ده دار کوی صاحبی که کوی ای ای تپیر او لور دهستان وزنده ایانه ب شهر آیدیده دهن کسرهایه دادن دن حاصل مصدر و بیش معاشر که مراد عطا و بخش و ایه ایم در دهان پیو حکمه شرایند کایه ده دهه دهان خلد رضوان که خازن جنت در دهکلن حکایه فارسیه دهه دهان معاشر در که فلاج جهت راع و اکنه و ریش فلاحان معاشر است و موخر و وفته نویس معاشر ده کلور و دهه دهان آمدن میریده دهکلن دهه لانی معاشر در ده مسکن ادریس بهشت عنبر سر شدن حکایه در ده ده و دار سوچار وزنده دار و کبر و کزو و فرم معاشر در که حکومت و چمنه هنگلیه زده استعمال اولان القاطعه دیری بونی تثیط والهاب ایچون سویلور و برو طوط و مصله و آک و قالدر مصلی بند در دهید کلیدور شدم جمع فعل امر در دادن کلید سدن مبتقدره دادن و پرمک معاشر او لعله دهد و رکز دیلک او لور و اور و کز و امر بوا معاشر ده

استعمال او نور ملب ثالث دال مضمونه دستگرد راه در دهل ذریده و سوا و ملامت و مشهد دن
 کلیده در پیکر می رنجی بیان یابی تختان به متصل دال مهمله ز مقدمه در که اینکی بالمه بول او فوز دوت
 لفظ و کایی مشهد را با اول دال مفتوحه دستگذشتن در ذریعی و زنده بر فرشته استهدر که
 ذریعه و زریعه و زریعه و زریعه و اول دار و مصالح نظم و تیری کامن لغدر
 و عاش شهرسته شسبه استهدر که بیز اعظم کبودی بر جنده مکنی مدندر ایندای موسم شناده
 و قیوم ناسخ شهر فارسیه آبدار فرس جاهلیت شهر شنا نشانه و کوئنر دیشنه و عبد ادر ر
 دبا قودا منم قائله شربت خشخاش که خشخاش فشر تمن حاصل او اور دیانوس نونه قیا پوش
 و زنده مریس خرامیان استهدر رامق و عنزار ماننده ایدی داعما بر و بجرد بول گیوب خرامیان
 و قور رضالق ایدر ایدی و بعضی عقدتند عذر لاف صنایع شخص آبدار دیادن دال الله شرم
 آنکه و زنده اسما حساند بر اسم شریقدرو بر فرشته آبدار و هر ما شسبه بکری او چنی
 کوئی استهدر بجوسیل دعا هله بول کوئندر بیور طوابدرا و هندر لند عایشه معبر در دفع شر شیاطین
 و احان ذریت ایچون دعا ایدر دیادر دال مجده ایله سودا که و زنده بیوم نامن شهر شسبه
 آسیدر بجوسیل بور طوسی اولور رو بر فرشته آبدار که روز دیار ذریعه و افع او لان امز و مضالع
 آکامن لغدر اول کون ضد فه و اتفاق و صحت مدن ایچون دعا عند لند معنی و معتبر در دیده
 سر زین و زنده دیادن معنا سنه ذر که دستگه اولندی و عنده العرض هر ما شسبه بکری
 بدینجی کونند بیور دی برجاس بای موحده و جیم و حر که مجھو له ایله بیان بیده مر قبیشادن
 یعنی رو شاطا شدن بر نوع عذر بوق دیفرو جاس ایله بیان ایدر لکه باقر طائی دیدکلر بدر دی هم
 کسر دیله اسما حساند بر اسم شریقدرو بر فرشته آبدار و هر ما شسبه اون بشجی کوئی آبدار
 بول کون بجوسیل دمه بیون در عظیم شلک ایدر لر چامور دن و موم دن و خسرو دن صور تلر
 دوزوب کو جمله نصب و اجلاء بر بند قیوب الاره تعظیم ایدر لر و طاپور لر بعد احراق ایدر لر
 فریدون شاه اول کون مددن کمیلوب و اول کونه فردشت ایلاند چیقوب دیار آخره عنیت
 ایله دیدر لکه اول کون کیمه سنه بر کسنه سوسن تغیر ایله غام سنه خط و احتیاج دن سالم
 اولور و میخ کاهنده المایوب و زکس فو قان ختم سنه بدل دل رجع و علن دن امین اولور و اول کون
 ظرفنده صد فه و اتفاق و ز بار تملوک و اکابر غایتد خبر لود دیجور طیف و رور زنده زیاده سبله
 نظم و فرا کو کیمه به دیشور دیدا شیدا اور زنده مهد فم و عائی بوناید امعنا سنه در دیر غیر و زنده
 کلسا و مناسن در درست که طارکلسا اسکه هر اد عالم دن ادار دیر رسور بودنی اول
 متابه در دیسنجی یعنی سیخ حکم ده و اکامن ایه کلسا که مراد عالم دن ادار اصل سیخ مدت
 قبل معنا سنه در سه ایله بیخ دن مر کندر اصطلاح هزد واستقلالی مدت معنا سنه اوچ بس کون تغیر
 اولندی بی کی فارسیده ذریعه بیخ روز ایله نصیر اولور بعد ملغط مزبور بالمساجه خانه خارجیه
 اطلاق اولندی بکجیلر لکه سار و علقدن بایدقاری قلوبه کی دیمکافات دن بای و نیاند کلیده در
 دیمیا فلک دن کایه اولور دیه سکون با ایله آیدی و ز و می و ضای معنا سنه در و بیمور ایله حاصل
 او لان غله به دیشور و بیمور و چدو شیم مهار لند کلور رو روا شده او چنی معاده عربی دین
 تغیز و زنده مشهوری کسر ایله او ملغمه توفیق اولندی دیهم تعظیم و زنده تاج پادشاهی به
 دیشور و نخت و جز ما دشاهی مهار لند کلور و برقولد دیهم مخصوص برصع تاحد رسند
 بیز کاسلاطین ایرانک باشتری اوز و ماتون ز بخیز ایله اصار لر ایدی شویه که در کاهن دستگه بیز
 پادشاهن بالذات باشند، فیاض ایدر لر ایدی کر زن دیدکلری دیخی بود زحالانچه لو کفره سی
 اول ناج بز ده دد بیتفا خرا ایدر لر و مطلق باش کسوته دم دیهم اطلاق اولور تغیید و بور لک

وفاوق وفليق کي باب ثانی المعسنه در دھنک نه در دی بی وزنده امس و رور گذته
 معناسته در که دون و دو هكی کون تعبر لور دیب سب و زنده هندا سکله لیند راسکله آيد
 دیبا زبا و زند میاسمه معروف حریر هاشدرو محبو لند دار زدن کا به او لور دیا ج معربیدر
 دیبا بی یعنی دیبا باق، که دیبا طوفان استاده دیبا تھال و زنده رجالدن بر کشنه اصمیدر دیبا
لور نام قصبه آنک شاکر دیسر دیبا وند خوبشاوند نور نام ملف ظهور شد را صلده نام اللاح
 معناسته در دیبا دیبا معناسته در دیبا یعنی در بخته او ل دیبا در کهار شوار غمی در ونده
 بر تل خام ایک او لیه دیبا ار الله پیشکار و زنده رانغا جدر عری ید مشجر الله و مشجر الجن دی
 دیز ل حلفتی صنو رهنیدر یعنی هنده عخصوص چام اغای جدر رکیده مو که جن اغای وجائی
 ارد بیجی دیز ل صحی اھل صناعت عند نده مقبول دیور دیو دار دھنی لغنیدر دیه ظهور هایله دیا
محف غیر دھنک که نابنده فان بر قاشد دیق من پدر دیه خسرو ج جهه دنیوی و زنده
خسرو روز لک خر این ثانية سدن بر پیسر دیدار دیوار و زنده دیدا له آردن مر کندر دیده اسم
 مصد ر در دیدن معناسته آر ل قطعه لله بعد الرکب حاصل مصدر معناسته استعمال اولندي عری ید
 رؤست وزرکیده کورش دینور کورشمک و ظہور معناسته کلور و بور کل ظہور او لغه لہون
 و چهر مهده دیدار دینور بو لٹھن و کورشمک و ملافان معناسته کلور و کوزو عین وقوت باصڑه
تعال نده او لور و ظاہر و دیدار معناسته کلور دیدبان ای موحده ایله بیغان نور نده کورش
 و کوزد بیجی معناسته در عری یدر ید دینور نہ وطاع بان لڑون و کیلار د سرن بایافقو نده
 او ز رو باطراف کوزدن کمکه در دیدن کوز و جسم معناسته در عری ید عین دینور و عند البعض
کوز بیک مردم چشم معناسته در روز دیدن نام خنول کلور کوز لشن معناسته و ماضی مجھول
او لور کور من معناسته دو دیدان او ز رو اطراف کوز نیکی و کسل بر دھنی دینور و مجاز دیدبان
معناسته کلور عری ید هین کلہمی دھنی بیکن بومزا انلد استعمال او لور دیدان ای ریان و زنده
دیدبان معناسته در دیدان ای سیکھ سیار دیدن کا ب د دیدان فلک ز حل بلدز پدر که سما
سما بعد هه در دیدان کو دھنک حصار خاصه ز حل بلدز پدر ساز سیار ملک هر بر نہ د اطلاق
او لور دیده بر را اداشت میز ف و متظر او لور دیده لشت منفس سلی که
سوار اح مفع دد در دیده دار کیسہ دار و زنده دیدان معناسته در دیده کافوری انھی و نایناد
کا ب د دیده کا و یعنی کا و جسم کہ بایان میتو عنده صرخ کوزی دیدکلری بیان درو و نوع زره جامد بے
لایلور کہ جھنک کو لرنہ کیلور و رجس او زم اسیدر کہ ز کے ید دھنی صرخ کوزی دیل
و دیدان معناسته در کہ مانازل فر دند ثور بر جند ثور شکل نک ایکی کوزی منزلیده ایکی کو کدر
عری ید هین اللور دینور بعض لور ان کو کدر لور کا و کجد ریدی و بعض لور کج او زندہ
هو دیج شکل نک د دید کے نک د دید کا ف و ارسله دیدان اصھ کلہ جک بر دینور کہ آندن
نظر اید رل دیده کے نک د دید کن د دید کا ف و ارسله دیدان اصھ کلہ جک بر دینور
حو قص د ه ای راد او لور دیده کہ دیده ھکے ا محف پسدر دیده ور سدن نامل و ام مسانه
ر نیک نک و حلفتند واصل او لور د دیدن ھکے نک ب د دیده ور عری ید مشصر مرا دھندر دی
میز زندہ ایران و بعد معناسته در میز ادی معناسته در کہ جو قدنکی و کچ الله نیمز لور
دی آمد کچ کلہ د نک د دید دیر باز ای مو عده الله پیشو ار زندہ او زون و مد لور معناسته در
و نہمان کدش و قدم الابام معناسته در کہ جو قدنکی الله نیمز لور دیر زی کسر زا میز ای
لختان لہ چو یا شہ و صاع و وار او لور معناسته در زی ری نیان دھن ام در ری نیان د لک
و ظہر جیات او لور معناسته در و شہ و لک کہ د نکی کون آید د بیش د نون

اولق و وفات ایمکن کن کلید رواوزامن و یکی ممکن کن دخی کلیه اولور دریند ریوندو زندگان
 معناسته درود هر روزمان معاشره کلور که مقدار حرکت هلت الافتات در و تعویذ و بازویند
 معناسته کلور دریند کیرنده وزندگانه کلور که مقدار حرکت هلت الافتات در و تعویذ و بازویند
 معناسته در مثلا خسرو لشنه میکی آت سیاه او ملغه شدید دیدیلر کیچه ریکنده دیکدر و خاصه با غز
 تعبیر اولنان رنکد و کولند یکنده دینور که ترکیده بوز تعبیر اولنور دع بده غبس دینور بعض آن
 و قاطر واشک و قورت مثلا حبیوانلر ریکدر و بیان اشکی کی پر چندن فویر غمه دل اسپا جست
 چکلمس حبیوانلر ده اولور و حصار و قلعه معاشره کلور و فرغان تعبیر اولنان بولن تحره به ده
 دینور اکثر با حلوا جیلر قوللنور لر و بر نوع شاف اسمیدر که کوزده استعمال ایدر ل اطبا پتلر نده
 شاف اسود دید کلر پدر و فلپور و هوی و ما نجنه مثلا و نسندل کلار زنده اولان جنپیره دینور که
 فصلان تعبیر اولنور دیندان بی دیندان وزندگانه مو رساج ایانی سه یا یه آهین معناسته در عجمد
 سه پله ب تحریف ایموب سیدادر ل دینه دیره وزندگانه دین معناسته که ذکر اولندی دین
 کلپس وزندگانه حرف شبیده در شبیده آخر بند لاحق اولور و زان هندیده کون معناسته در
 عریده بوم دینور و ولاست و ملکت معناسته کلور دیس فور بیوس ٹافله بر حکیم بوناق اسمیدر
 طبایع و خواص اشیا و بیانات معرفتنده ماهر و بکاره دهر داهر ایدی دین و بیخ ساو و وزندگانه
 هر دک تصییغ کرده سی بر کلدر کنده مذهب باطنی زو بیخ و اثبات ضمته مالیف ایلدی و مر دلنه
 محلنده بیان اولنور انشا الله تعالی دینه کسده وزندگانه شخص و عنین معناسته در دین پی بجهه الله
 دیش وزندگانه بیش و دهش معناسته در که دادن دن حاصل مصدرا در ظاهر ادھش کله سند
 و بودادن عاده سنت سائز انصار یعنده ها همزه دن بدادر کے دل اش بودش کله سند کی باه
 دخی الفدن بدل رو دادن دن فعل امر کلور شینی ضمیر غائب ایموندر آکا و برو آئی و بمعنای زندگانه در
 دیف و خش فیل بخش وزندگانه موسفیده برو اسمیدر دیف و جاس منم فایله بوناید هر قیمت شاد که
 رو شساطا شیده بر نوع اصمیدر تو بکه باقر طاشی دید کلر بدر مر قشیشا زفاح تو عذر فضی و ذهنی
 و مخاسی و حدیدی اولور و هر بری اولندی بی جوهر شبیده در واشه باقر طاشی که
 آن دن برو عذر معنی و غیر معنی اولور معنی دیس فرس جزو و سند هر قوی دن چشم
 هنی طبراقدر کون شده هور بدو بعده احراق ایدر ل و غیر معنی دیسی ایکی فسم در برقی
 باقری و باطله و نقره بی پنه ده دوب ایلد کد انصکرها اوز زینه بر مقدار صود و کوب بعد التصفیه
 دینه حوکن زاید و قسم ثانی مر قشیشا محرق در و غیر مستعار در طبیعتی حار و باب و مخصوص
 شهر غلبه و بمحعد او زره نزاولن شعری ملین و مرافق در و حذف الفله دیف و جس دخی افتدن
 دلک بای معروف و کاف فارسیه دویکی کون و امس معناسته در و عریده خرو و س معناسته در
 و بای بجهه الله فارسیده تحریه و جولت معناسته در و بیولن بال می طویه دخی دینور دلک افزار
 جولت آلات و سایدرا که اصلاح طعام ایچون تحریه قفویلان بهاران و جو باند رخواج
 تعبیر اولنور عریده نابل دینور جمی نابل کلود بیرو دارچینی و قافله و فستق و نخود و مرجل کی
 و بیولن تحریه بیده دینور که قزان تعبیر اولنور دلک اوزار و او باله دلک افزار معناسته در دیکیه
 دم و ساج ایاغنده دینور که تحریه و ضم اولنور دلک بر دلک بیچ و بیچ و زندگانه مرک موش ساخته
 معناسته در که علی صحیان اولنور که تحریه و مصلع دن عمل اولنور تو سکیده فرمی زرور دیر ل
 بجهه سه باند رفرنکلر بنس تاقدیر ل دیکدان سرد بخیل و جری و ناکس کسنه دن کلایه اولور
 دلک فیل وزندگانه نقطه معناسته در که وضع صاحبی اولوب جزوی اولیان شی در خصلت ایکی
 چه بنده متنی اولدی بی غایب دلک که نابل اشارت حسیده اولوب هیچ بر جهنه تحریه و فسم قبول

ایلز واول نسنه که قابل اشارت حسینه او لوب الحجیق و جهنه فهمست پذیرا وله آکاخنده دینور که
 تقطعه به منتهی اولان طولی عرض و عمق در ونقشه معهوده معلوم در حکم که اینجام کاتندندر
 و دیال کلامی دلو قلب معناسته کاور و مادره و آغل معناسته کلور دیلم بای مجهول ولام مفتوحه
 کبلانده شهر در خلفک صاج و صفالری عرب صاحبی کی محمد قیو و حق اولور آکزرا و قلنده قلری
 سلاح بالنه و هر و زو وین تعبر او لنان فصه حریه در و عربیده و مخت روز کار معناسته در
 و قر نجمانی و دخی دینور دیلانی زبان و زند مدیم معناسته در کد کرا اولندی دیلک بای مجهوله
 بی نک و زند معنکبوت جنسدن بوی تعبر او لنان جلور دینور عقرب کی زهر تاکدر و موز بالند
 عربیده زیلا دینور و کافی نصیره محل الهدیم مصغری اولور دیم حیم و زند بیکاک و رخ معناسته در
 عربیده خلد دینور و دیاغت او لمنش دری و مخفیان معناسته در عربیده دیم دیز و فتح بالله عربیده
 دیم جمیدر حکم شد تلو صاعان قلوب غموم معناسته در دیناس رویاس و زنده تو ضعیج
 معناسته در که بر نسنه بی روش و واضح ایلکدن عبارت در اهاب و تعقید مقابله بر دیاطی طالبه
 می فساقی و زنده ص ساعه اصابت این موضع دن حادث اولان خسار محیق در اول خساری
 بر صحتله آلور معقد زیق در و بعض از عنده دیاطی نوع بحد در در بادن چیفار دیم دیکر
 و زنده رخ و بکان معناسته در عربیده خلد دینور دیوند لپسند و زنده دیماوند مخفیدر که دیماوند
 بالله معروف طاغدر دیمه تیغه و زند بیکاک و رخسار معناسته در اصل رخسار رخ بالله ساردن مر کدره
 رخ بکاک و ساراداه کفرت اول غلعم بالله محبون بکاغنه و بوزد رخسار اطلاق اولنور دیماد
 بای مختار بله دیور ادو زنده کبر و غرور و نفسانی معناسته در دین بین بای مجهول لله سین و زنده
 چو حفلک چلیک چومق او بونث زند بیل دین چوب دخی دیز دین سین و زنده بر فرشتہ اسمیدر
 تمحافظه قلم او زرم ام امور در و هر آیت بکری در دنجی حکم دینور اول کون اطفالی مکبه
 و برمک و نکاح و زوج اعری فارسان عنده دیم معتبر در و عربیده دسم و راه و عادت و اتفیاد
 و اطاعت و جزا و شان و شوکت و زبه و مانک و اد نام معنای سنه در و دالک فحیله بند عربیده فرض
 و برج معناسته در دیا بیساور زنده نام اخت یوسف عليه السلام در و مخفی این دسته دفصل
 و قضیه و قتوی و برمک معناسته کلور دینار بیار و زنده مطلق بیو فوش دینور آنکیون ای ای
 و سوئ طغافی نسبت ایلوب باز دیاری دیز و عند العض دیسار بیجنس طفلان در اصل و نادر
 الوجود او اور کورلی نیکی داؤه سنه ایمدو نازل نخریزی اولور و سکه لفظ التوفیه دخی دینور
 عربیده دخی بی معنایه در و تمام و متم معناسته کلور میلا اون عدد که فرقک اللی به متمی در و سر بانده
 دینار نخم کشون اسمیدر بعنی باع صرمشی دیکلری بیانک نخمنه دینور دینار اسبر و دینار شمر
 والتون صایحی صراف معناسته در دینار ویه بای نخنیانی مفتوحه سر بانده جور دلک تعیر
 اولنان بیان اسمیدر بیانی دورق اوی دخی دیز بعض عفر داله دیونیانه دلوجه کشیخ دیز ای وده
 چوک اولور دی مسطور در جا زد رکه توارد اسماء قیلندن او له شیراز ده آکا آهود و سک دیز آهو
 فسی آلدن بانده خوشلور دیناری بیاری و زنده بز نوع بارچه در ظاهر آلتون آنان و آشون
 اولوچه بیکلری بارچه و نوع شراب لعله ام در وین الاطا ه شراب دیناری مشهوره ز دین و زوه
 کسر با وضم رای فارسینه هر ما ملکیدن او ز بشنی حکم کون اسمیدر وضم بایله د مجائز در
 دین ز دین ز رو مخفیدر دیسا فوس ما و سینه بیوناید بیو بیان طراغی و طراقلق تعبر او لنان
 نیمات اسمیدر عربیده محس الكلب و منظ الراعی و شیراز ده طوسلک دیز بی راغی هارول بی راغی
 شکلند موطرف ساقنه هر شعبه هزار زده کری باشه شبد طولا ق و دیکنی و توبلی باشلری اولور
 و قر و دفه لونی بیاض اولور شق او لنه ایچنده خرد و ابض فور نجف ز حکم کور دینور بی راغی

وچکنی دو کوب سدابخیره دو گسمر منعقد اولور و ضمادی فضع اولند حق عضویت حسنی از الدهه مؤرمه دیو بای مجهمه واله شطان و ابلس دروغ غرفت معناسته کلور که اجنه دن خیث و نافذ او لان در وصال و مصل و کج طمع و سقیم الفکر کنفردن دخی کایه اولور و شجیع و بهادر دن دخی کایه اولور و جو قال تصریف اولسان جامه پشمیه به دینور که خاتمه خشن اولمغله جنک کونلر زده آشندن هکرل و آندن دخی کایه اولور عربیده فرس دینور واویکه و غضبن کایه ایدرل دیوار خانه روزن شدن خانه ی قلوب ویران اولقدن کایه اولور دیوار کر دیوار بیچ و بنا معناسته در دیواسپت کسر همزه و بای فارسیه انده فقو اسیدر که بونجه نو عندر فرمه بونجه و بسانی توفیل و کل بونجه می دخی دیزل طلامی کلف او هق علتیته نافع و طبعی ملین و سرعت حرکت اطفال بایند مفید در دیوال اصلده دیوار در لامرا دن بدلدر دیوانه رو رای مقتوحه محظون واری چالق و حالقین بورون کشته بینه دینور ناهموار روش و سلوک و طور عاقلنه به ملای حركتی اولان کسه بیده اطلاق اولبور دیو بای مجھول و بای فارسیه اور محک هعناسه در عربیده هنکوت دینور و آنده فقو معناسته در که بانی طرفیل و فرمه بونجه دیدکلری نیاندر دیو بای دخی دینور دیو باد دیور اد و زنده کرد باد معناسته در که فاصم غده تصریف اولنان ریحدر عربیده زو بعد دینور اوی نوزه و طمانه دینور هکه هوا بی سیاه ایدر و دلور مک و جنون معناسته کلور جشید در و طهمورت و جشید که دخی لفایدر و بدار و آدیدربونی ریوند ایله شرح ایدر که راوند معروفدر دیو جامه صیادل مخصوص بر جامه در که بونکیدن بیارل کورل شکلنده ایخروی بوكلا او لور و هر طرفه فناد و فویرق بیارل کیچدل کلکل صبدنه کندکلرنه زستی کیوب جانور هبنده کرل کلکل آنلاری بوفاشه کور دکدم جانور ظنبیله مخبرانه با قوب طور رکن فور شونه و بالف ایله اور بیفارل و عندا بعض بر نوع جامه در هکه غلیظ و خشن بلساند دیکوب جنکلرنه کلرل و ارسلان و فیلان بونکلرینه ده دیو جامه دیل بونلری دخی جنکلر دمپه لو انلر ارقه لرنه آلورل دیوجان رسمنان و زنده حقوق بسامش برسالخورد معناسته در و بد نفس و بذات ابلس صفت معناسته هکلور و جانی بک و محمل و دلار و برح و بی رفت کسنه لرن کایه او اور دیو بجه جیم فارسیه اعاج فور دینه دینور هکه اعاجلری و نخملری بیوب نشاره ایدر و سلوک دیدکلری سیاه فور بجه دخی دینور زولا اسیدر هکه ایپر بارس در زر هکیده قادن طور لقی دینلن بیاندروار فنه فاشیه جن فاشه دخی دیزل دیو خار خای هیجه ایله سفید خار اسیدر که عربیده عویج و ترکیده سنجان دیکنی و بعض دیارد موسی اعاجی دیدکلری دیکنلی شجر در شیرینه او زمه اللش و ساقن اوزی دخی دیزل شجری نار اعاجنه شیه و دیکنلی و ورق کسکن و اوزنجه و بایشیه و رطوبنلی اولور دیودار بیلدار و زنده سرو اعندن رسچر در واسم صور هندی در بعنی هنده مخصوص چام اعاجنه دینور عربیده شجره الجن وزر هکیده جن اعاجی و جال ارد بمحی دیزل و اختبار انده دیودار شجره الله ایله مر سوم در بود دخی صور هندی در و عند البعض چام اعاجنه شیه برجدر شیره می اولور لفومه و صرع دخونه نافع در اش شجری مفردات سائره صالحی صور هندی به شخصیص و تصریفات مر سوم به نراد فهمی ایدر ز دیودار و زیاده وا ایله دیودار معناسته در دیودل شبردل و زنده شجیع و بهادر و دلار دن کایه اولور و سیهدل و بی رحم و بی رفت و ظالم و غد اردن دخی کایه اولور دیودولت صریع الدولدیه جل برد و سو بیلور و کسر و او ایله دشمن دولت که دولت و افالنه حوصله تحمیلی اولما مغله دولت که در فیلیان شخص در دیودید و دیودیده دیوانه و محنو در دیودین شیطان

لعین دودبور زیور و زند مخاندان و صاحب خانه معنا سنه دروز بان هنده بده برادر شوهر مخانه در
 يعني اخ از وح که عابن تعبرا و نور دبور خش موسقى به مرتعه آدیده دبور ای راه مجسمه الله معموم
 و متألم و خصم نالا کسته دن کلیده دروغ غضوب و خشم الکود کسته دن دخی کابه او لور دبور دیوار
 حین معلمه ایمه میشکار و زنده بد خوار و شو خوار ش و عجوس و دیلو عائمه معن اند دن سمارادا اه شیهد
 و اعمال رد تمواطوار ناعم پسیه منبعی کسته بده دبور و دبور جامه کپش کسته بده دبور دبور جامه
 آتفا د کر اولندی دبور سیحت دبور سیست معنا سنه در که بونجه تو عنده در برسی و استانی
 او لور بر بسته بان طرفی و قره بونجه و استانیه صاری بونجه دبور دبور سیست کرسین و سکون
 و فتح لامه قوزی فولقی تو عنده بنساند رعی بده خذ رو ف دبور بای هار سیلد لغدر دبور سید
 بر دیوان زند ران بدر سخت بفسن دن کمی دبور سوار اسب سوار دد دیو غول غین مجده الله اور
 دبکلری او مرود در سکمه باطلخان طرزند بوعازد ظهور ایده عری بده سلحه دیرل و غول بانی
 معنا سند در که هر سکله منشکل اولوب اسانی بولندن اضلال ایده حشیقی دبور درل بعضی
 خیالات در بده در دبور دیو غول دیو غول معنا سند در دیوک زیرل و زنده انج فور دینه دبور
 عری بده ارضه دیرل و سلوک تعبرا و لان سیاه قور بخفر دخی دبور و دیو مصخری او لور سکاف
 اتصغر و محل الهمضم او بالهده لغدر دبور کلوج سکاف مضمون و حیم هار سیله اول معصوم
 دبور که مصروع اول حلته اتم الصیان و حواله دخی دیرل دبور کلوج اول بوند سکاف
 قطعه دل بدر که زلای سورو ب نظر ایلکن صیان دمور بنت ایکی طرف لر بده بغلور دیو کنم
 خود ر تعبرا و لان بقدای در و عنده بخ دله سر زیوک سبله بده بور دیو کبر شرک بور زند
 جن طویجی و جن طویش مصروع معنا سند کلور و هندستانه دکن ولاجی مضاهات دن برش
 آدیده حلا دلت آبد الهمت عارف در دیو کبری برجی بارجه در کد کر اولان دیو کبر شهر بده
 اشنور دیواخ اجنه ساکن او له حق مکان معنا سند رلانه مکان معنا سنه در لکن اوچ محظدن
 غیر بده استعمال مسوع دکلدر برد بولاخ و بیسی رو دلاخ در کفر تاو مکله دلات
 ایده که آمنه لق ولک الله تبر او لور و اوی اسن و تها و خرا به موضعه دبور که شنکن دن و عارن دن
 بعد او له هواسی بایلا و سر دسر برد بخ دیو مردم اضائله آدم شیهانی دیمکدر مراد
 مصل و مسد و مفوی کنده در بونفع بجهه دبور که عری بده فناس دبور ترکیده طاع آدمی
 دیدکلیده عاد فومند منسونه رطائیده دبور سیل کاو مشن دیدکلری غله در کمعقری
 مرچن مفسر شده ایلور جلیان تو عنده در دیو دیو نور زنده بردار و اسیده ر صاحب محمودی
 دیو زندله شرح ایده که راون در دیو سیم و میور زنده ایلله فور دینه دبور که سکه و کل فور دی
 تعبرا و نور دیوهفت در بیدی افظیدن کابه در دیوهفت سر لیل و نهار در بیدی ساعته منتهی
 او له عنده اطلاق او لور و کرها ارض دن کابه او لور بیدی افظیده مشن اول بیع اعتبرله دیهول
 بای مجھول و ها الهم دا هول الهم منای اخیره در فدر سکه ناج مر ضع معنا سند در
 خانه حروف تاجی بی مفترن دال مججه الهم مصدر لغت تفسیر زده در که بیدی بان او زر بنا او نخشد
 او لکی بان العنه منصل دال مججه ر سند در که برباب مخصوصه ده ایکی اعنی مشتلدر رذاق بولسار کسر
 گاف و ننم نون و بای موحده مکسور الهم بونایده شیه الغار معنا سند ر که دفنه اغنه بکر دیمکدر
 اسیم مازر بیون عرض الورف در که زکیده طاع غده سی دیدکلری باندر رذاق ساقی وزنده بیونایده
 سخن علار اسیده که ترکیده دفنه اغنه دیل معروف ده و زونه داق الاسکدری دیل که هر دم تازه
 دیه کله معروف ده ایکنی بیان بای موحده به منصل دال مججه ر سند در که برباب مکسور ده راغنی
 مشتلدر ذبل سکون بله هنست آه مخصوص قبو لبغه دن فشر زنده دبور حلا بغه دیدکلری بود

و عند العرض دَكْرِ فُلُونَعْسِي فَشَرِيدِورِ مادِنِي بِمُورِطِه آفِله طلاشِ فاق كعب و فدمة نافع در او جنجي بيان راي مهمه به متصل دال مججه رسممه در که ايکي بابده اوچ لغتی مستخلص باب او ل دال مفتوحه دَكْرِ نَزَدِ در دَرِ عَفْرِ وَرَنَدِه اکين کاري طرف الزع معناسه و هر بيده ار شون معناسه در ذريلس سبلام خريص و رمنده اندلس لغتمه جيل فوشه دينور باب ثانی دال مضمومه دَكْرِ بدر در خس در خس وزنده و مرادي فیدر که برق و سمشك و سمشه و برو و ضيام عمال بقدر ذفکر کفهزور شنده نخشم کرس کوهي در که بوناينده فطر اساليون ذريلز کيده مهلفوس ديلکلر در بشني بيان گافه متصل دال مهمه رسممه در رَسَكَه ايکي بابده ايکي لغتی مستخلص باب او ل دال مفتوحه دَكْرِ نَزَدِ در ذهڪر حذر و زنده زندو بازند غفتنه ار کل معناسه در که مد بشني مفابيلدر عريده دخني يوم عمسا به در و عود الصليب تعيير اولان کوشکدن بر نوع اسبيدر عود الصليب شفایق کوکي در ذهڪر حذر و زنده زندو بازند غفتنه ار کل معناسه در که مد بشني دان مضمومه دَكْرِ بدر ذكر ان مر تومانون مكسوره و تاي مناه مضمومه و ميم والغله يوم ثالث شهر نور اسبيدر و جه نسيمه بوده که ذكر ان ياد و نهذ کر معناسه در و مر تومانون بازده رشخه اسبيدر که بمحوس طائفه سی موبد در لر جون بر قاع مو بدلری زعله مججه بزر کونك افضلینه ذاهب و اول کون خطر فدم عادت مخصوصه ايله احراز مشوبات جزيله طالب او اور لابدی واللار سالك طريقه اولان مر ده دستي کي شخخلي بيله يوم مختاره زده از زوا و وحدته مشغول عبادت و اثنای عبادته شخخلى بيله خبر الله دَكْرِ بادر لابدی مر توماي مر سومك چونکه يوم مختاری شهر نور زن او جنجي کون او لغله قاعده طريقه اوزر مر دوسانکلری اول کون مزروی و متصدو مر تومانی ذکر بالخبر الله مراسم اعتقادلى مخدتو مهمه اولور لابدی بول ملابسه الله روز مر توره ذکر ان مر توماله نسيمه او لندی و اول ايم مختاره ده تولد ايدن اطفالی کندي شخخلى اسبيله نسيمه بادر لابدی التحق بيان و اوم متصل دال مهمه رسممه در که ايکي بابده ايکي لغتی مستخلص باب او ل دال مفتوحه دَكْرِ بدر ذوراقي بر نوع طعام ددر که بعد اي اونيله بسور ريل باب ثانی دال مضمومه دَكْرِ بدر ذوش موش وزنده بد خو و بد طبیعت معناسه در بد جنجي بيان بای تحقیق يه متصل دال مججه رسممه در که براب مكسوره ده ايکي لغتی مستخلص ديان بيطس نون مکورو و بای تحقیق بوناينده سلس البول على اسبيدر که ترکيده دولاپ مرضي تعيير ايدر لاجهديکي صوطور مبوب في الحال ثانمند جيقاره فی فوس ضم فاونوله بسانده اسبيدر که فلفر اطشا خدمته اولور لابدی و فلفر اطبا صاصه و زوم ددر او اندی کتاز حر و ف تجيبي به مفترن راي هم ايله مص در اعاده کارهش تغير برند ددر که تک جي اوج بيان او زره نه او نه ددر بلكي بيله منه متصل راي مهمه رسممه در رَسَكَه باب ده نه ده نه ده داشت و لانه نه داشت رابو بای موحده الله راسو و زنده مر تازه بياري چوك آيدربوق عود پچکي ديلکلری خوش بچک ايله بيان ايدر لر اتابع تاي مناه الله راز بياج و زنده صبور صحفه دينور ساژ صحفه کي بانفسه محمد او لور اکن سياال او لور آکار فت رطب ديله باخود صلب و سخت او لور آکار جنه ديله و باطیح الله منعفدا او لور بونو عنده بوناينده فلفونيا او ترکيده جام صافري و شرارده زنکاري ديله راينج راينج مخفف دير راح حاي مهمه الله موسى بـ و فنادرو همه اسامي شر ايدن براسم در راخ شاخ و زنده غم و غصه فراوان معناسه در راد شادور زنده درون معناسي و ابری سخن و جوانمرد معناسه در ثانی شجاع و هادر معناسه در ثالث حکم و فاضل معناسه در رابع مخنکوي و شاعر و مذاج معناسه در راد بوي بـ اي موحده الله ناز بوي و زنده عود اعاجمه دينور راد منش کرم يشه و همت اندیشه کشيده ديله راز ناز و زنده سکر معناسي و اسرار دون و مافي الصغير معناسه در آبوه و زنک ولوون معناسه در آ راز ايدن دن فعل امر کلور

از آن‌دن بويه من ورنکور عك معناسته در ۵ پول افزا آريه دينور که
 اشك آرسی نعمراونو ۷ ديوار صوای خی کلکار و طيان معناسته در و بعض لر بدیل که راز کله می‌
 عربیده مهار باشی و رئیس بنایان معناسته در و بعض لر خی دیده لر که بمعنا به رازی کلمسی
 مستعملدر که راز دن معن بدر نه که بارهی باز دن معن بدر لا شیرازد بر فریه آبدیر ۸ بر شهرزاده
 اسپیدر که ری نام فرند اشبله بالاتفاق بر شهر بیاند ایلک بر بعد التکمیل هر بری کندی اسمنه اضافه
 هر اداین کله بین لرند منازعه سدا الودی عقلادن بری لاجل ان توفیق شهری برینک اسمنه مضاف
 واهلی برینک نامه منسوب اولیق رأی ایشکله حلا او و جه او ز شهر منبوره ری و خلقه
 رازی دینور اعلم فخر رازی آکامنسوب در راز رای فارسیله دو کولیش خرمه دینور که هنور جم
 اولیه رازیان بادیان وزنده صاحب راز واهل سر معناسته در و اباب حلقات مصالحتی بادشاهه
 عرض این کسنے به ده دینور راز دل آف جوه را بهه مضر او لان رطوبت و بروند در حکمه
 نشوونگای بیاناند موثر در و صویه دو سمش عکس صوره دخی دینور و مطلق بیان تو عنده
 اطلاق اولنور رازی عاشق وزنده معروف او ز مدر غایبند خرد حکم دکی او اور آکر با آن دن
 خوشاب بیارز و عند العرض کان تخدمه دینور که باغنه بزیانی دیلو و بدو ابند سوسن ایض
 و رفواده زنیق ایض آبدیز رازیان حاتک نوع بیانات که مدریجی سرزد هژه و زا اور رازه
 قازموزنده های نسبتله سرانی قول و فعل هناسته در رازیان هجه بادیان وزنده مراد فیدر که
 رازیانه اسپیدر رازیانج آن دن معن بدر عامه رازیانه محرومی رزنه دیرز و بعض دیاره بادیان محرومی باشه
 دیرز ابوالبشر آدم صنی الله علی نیت و علیه الصلوۃ الاله حضر تزیین رواست ایدر لکه آذب جمل
 و رجنه خویلی کوندن سرطانه تحویله فدر بهر کون بدر هم رازیانه بی رازی شکریله سفوف
 و ناول ایسله زهر در لومرض و علت دن امین اولور را بشور رازیانه اوج فسدرستانی و ری و سای
 اولور او لکی فسیری معلوم در و شامی شمی انسون در که عامه انسون دیرز و بعض لر عند نه
 ایسمون رازیانه رومیدر لکن فحیق شده ایکسی بردن فسایر لفظیدر راس طاس وزنده زندو بازند
 افتنده مجاده و ایشلک بول معناسته در عریضه صراط دینور راست هاست وزنده درست معناستی
 و اری طوغری و مستقیم معناسته در ماق کر جل و صدق و صحیح معناسته در ماق موافقیده
 بمقام آبدیر ایع تمام و بار و برقنده بر آخر نسنه نک فد و اندار مسنه موافق اولیق معناسته در
 راستا پارسا و زنده راست معناسته در بول و طریق معناسته کلور راستاد سکون سنه و طیقه
 و راهیه معناسته در راست بود موجود حقیق که ذات و احی الوجود جمل شاهه و دل سلطانه در
 راسته ایشلک که بکنمی و خلقه معاشری صدق و امانت و دیانت جهتیه اوله
 راست خدیو حضرت عالیه جلت فدره و عظمت سلطنته راست روشن نویله و زیر بهرام
 کور در غایبند مظلالم و غدرا بله بهرام و هکون برجومان ایله کلب خای ماده مسی کوروب
 و مصبر اولمغله و زیر مزبوره سیاست بله راست ساز طرب و سازند کی فنند هرفن
 مخصوص بدر راسته خاسته وزنده های نسبتله ایشی صاغ ایله طسوت کسنه دینور
 و دهه طوغری بوله دخی دینور راستین آستین وزنده حقیق و نفس الامر و واقعی معناسته در
 راسته آستینه وزنده بوده راستین معناسته در راسته خاسته ضم سب و سکون خای مجده ایله
 راسته طاشه دینور که محرومی باز دن مارل صفتی بود که بازی غایبند آنچه حجیفه دیزوب
 چویلک ایچره دیزد که نصرکه عشری قدر کوکر دایله طوز بمحومه دن صحیفه لک او زینه
 و راسته سر بوب و حولکان افزی محکم ند و کلخنده برهفته ترک ایلیل نا که جله مسی محترق اوله
 و افضل مصربی نوعید طبیعتی نالهده حار و بادر و اسکاره سوخته و نریب ابدوب

رو سخنچ دشی دیز لر راسن دامن و زنده تر کیده آندر دیز کو کنک را بمحضی لطیف و لوف حرفت الده
بیش بینده و بچکی کو که مائل و دالمی اصوی تکمیمه شیوه و بمقدار هر چیز و ظلمی حد نلی او اور
مستعمل اولان کو کیدر بیانه هر بده فسطاطایی و زنجیل نایی و غر سادنی دیز لر ساق شعبدل
و ورق عربی و طوبی اولور و داهه سند حب الراسن و کو کنها صل الراسن دیز لر با جمله قبر جفله
و مسوغه قدن حادث اولان حلته و حشرات صوغنه نافعه و عنده بعض ز اسی و نیساندر
را بمحضی صرساق را بمحضه سند قرب دیز بونی سوسن جعلی کو کله بیان ایهار و بعض اخراج دل سفید در
دیشتر که نز کیده بقی دیدکلریدر راسو مازوون زنده موش خرم اسید و که نز کیده کلچکن
دیدکلری جانور در عربیده این عرس دینون خارمه شیوه و آن دن اکبر و ایا قلری اطول و قوی و غنک
ثوکلری اور پرمش اولور مضر دخانه لرد ما لود فدر ایچی کشیر الده طولدروب فورندقدن نصرکه
ظاول حشرات اصم دینه نافعه و زنده ایکن طیوغنی چیقاروب نسوانک صاع بالفنه معاذه الجماع
تعلیق حلده موادر و بوجانور دهنی طعام کورد کدم تو بلوی اور پروب فریاده بشلار و خنار بر
وصرع عتلری الجیون دمنی طلا نافعه راش ماش و زنده جسم خرم نه دینور که صساند
و صماندن بالا اوله و اطمین طای مهمله لایه لایه زنده بو ناید مه طلق صنع معناسه اسم جنسدر
نز کیده اغاج بوصی نصیر اولنور راغیل عین مهمه ایه تعالیل و زنده ایسم ز لخادر رکه حلیه
حضرت بوسف عليه السلام در راغ باع و زنده طاخ ایکی دامن کوه معناسه در و چاران
و مرغزار معناسه در راف کاف و زنده بز بار اسید که بار بوز دیدکلری باندر راف و نایله ده لغتدر رافه
نافه و زنده صرم سخه بکر براوندر پشوروب نساول ایدر لر بونی باندق او بله نفسی ایدر لر
و عند البغض ایهدان در که بالدرغان دیدکلری باندر بالدران دیدکلری دکلدر دیز برا آکاشوکران
دیز لر ایهدان آنکه غیر بدر علیت ایهدان صمیدر و بروایته رافه ایهدان کو کیدر که عربیده
خر و دیز رانک با کون زنده قوچ قیون مدینور و صواحجه جل بودنه و کاسمیه دمدیز را وایکدیه
پکه ش ایلک تله ده دینور و زند بارند لغتنده بول و صراط معناسه در را کاره آواره و زنده
فاخش و رو سی معناسه در رام کام و زنده اون معناسی وار ایوش و مطلع و ایس معناسد و
هر آیک بکر محی بر بیجی کو شند دینور ۳ بفرشند آبددر که و فایع روز و ام او زره موکلدر ۴ آرام
و راحه تو فرا معناسه در ۵ روان معناسه در که رفتن دن بانفعه در کیده بیجی معناسه ۶ واضح
ساز چنک آبددر ۷ خوش و خرم و شادمان معناسه در ۸ هند شاده بردر آبددر ۹ عاشق
و بس آبددر غایتد شوخ و شلک و مفرح او لغله بواسمه تسمیه اولندی حال ارامین دیکله مشهور در
وقصه سی و امو و غذر اقصه کی منظوم و مشور شایعه ۱۰ سلاطین سندن بزیاد شاده آبددر
وزبان هند بدده آیه ساده حسناءن بواسم شریعه دیز دن ایلنده و بلده در از دیز برا بیکان
بناسید رام بزین ما هر یوی و زنده بآمشکده و بیهدا وان آبددر رامشیت نای مشاه الده جاهشین
و زنده مخترع ساز چنک اسید ریا لکز رام دشی دینور رام هادر و زنده شهر در آنده بی اظیع
ابرق بایلور کسر مبله ده لغتدر رامش نادش و زنده آرام و راحت و فرار و فراغه خالص
معناشد در انوشه رانک خانمده اشبوفه رات منقوشها ولد بی منقولدر راه بسیار تاریکست مراجه
یغش و عرد و ماره نیست هر اچه خواهش و میز از در ففاست مراجده رامش * و شادی و طرب
و سور معناسه کلور رامش بالشت و زنده رامش و راحت و فرار معناسه در و سه مراکه
نهضه مترفه سنت در دن بیجی کوئی اسید رامش جان موسقیده بز نوادر حال اراحته ای رواح
دیدکلرید رو خسرو بروزکه بار بیتام ساز نهی مخترعانی اولان او تو ز اخاندن بر لحن آبددر

رامشخوار و او مخدوشه ایله فارغ بال و زند و موسقیده و نوادر و امشک حسکا فله رامشت
 معناسته در که ذکر اولنده رامشکر کافی از سیم طرب و سازنده و خواننده معناسته در
 رامشی نالشی و زنده رامشکر معناسته در رامک هم پتوحله رام مضمون بدر و بر نوع مجهون
 اصیل دفع اسپهال ایچون رایج اسود و ماز و ناز قبوعی و صبغ عربی و یکم ایله ترتیب اولنور
 راموز رای مجده ایله ناموس و زنده کشیان و ناخدام معناسته در نمکی ریشی و قودله تغیر اولنور
 رامهر من سکون هم و ضم های ایله ایله اهواز و لاپتده برشهر در سلقدم سینکلن دینور ایدی
 قلدان و زنده رای جایی و زنده رامتین خس قوم معناسته در رامیاز بای تخته ایله کامکار و زنده
 چوبان و راعی معناسته در رامین بای محبوه الله نادیدن و زنده بخارا ایله ایله ایله
 خواجه علی رامشی که کمل او لبای کرامدنه و حضرت عزیزان ایله مشهور در اول فصل به
 هنسودر رامین آیین و زنده نلم عاشق و سه در و واحد معنی آبدیز رام دخی دیرل رامین
 رامین معناسته در ران چان و زنده اویلچ و فحمدمعناسته در و الحجان معناسته در که سهر حلبت در
 ترکمه بالدر عان دیرل بالدر ایلک غیر بدر ایکوره که حلبت دیدکلری صحع در بوندن حاصل اولور
 آمکپون حلبت ایاجی دخی دیرل و حلبت معناسته دکلور که صحع صر و قدن ایکی نوع در طب
 و منان اولور حلبت طب کوله بردی مشهور او لان الحجان ایلک حاصل اولور و حلبت منان الحجان
 اسود دن حاصل اولور عامل تخر عله خطیت دیرل ران ادان ایله ایکوره بوناید ما نار اسیدر که ناهدر
 غریبه رمان دینور ران افسردن اویلچ صفحه و محاراد بتمک و تخریک ایلک و بیلدن قوپر مق
 و خاصه ترکیده آن قو پمقده استعمال اولنور رایج دائم و زنده مدار یکی کل اسیدر که جوز
 هندی در ترکیده هندستان جوری دیدکلر بدر رانش دانش و زنده راندن دن حاصل مصدر در
 سورمه و قو و می معناسته در ران کنادن آنه بخ و آندن ایکدن دخی کایه اولور و بربنک
 عیینی اظهه ایلک و عربان اولمقدن دخی کایه اولور رانین آیین و زنده بوطلاق معناسته در که
 شلوار و جا غیر مقوله سی قو بدر غریبه ران دینور و مخصوص بوطلاق تغیر اولنان رزه شلواره
 دخی دینور راوحه ناوچه ناوچه زنده برقعه از مدر راود آمد و زنده اول در مل و بیل بردینور که
 آفار صوری و چار و جنی او له و چتابده صویه راود دینور راورا چار باز زنده کری و خاریست
 معناسته در و همراه فضیله فلولا و زنده دخی لعند راوش آتش و زنده سیمه سیار مدن عستری
 یلدربدر داولک ناولک زنده حضاف و سوریلش و طوریلش فسنه بیدینور اویق غریبد راوماده
 کاوماده و زنده آنکوره در حسکه عزیز بد حلبت دینور و بواسمه معروف صحع در ران ماده سند
 تفصیل اولنده و ضم واواله دلقدر راوند باندوزنده قب و بخدم تغیر اولنان ایهدینور که
 هولک آصارل و خانه لرد حسکه برو او زینه اوره آثارل و قزوین تو ایندین بوضع آبدیدرانی
 راوندی او رایه مشهور و راوند اسکله معروف دواپی دار و دز دینور دخی دیرل ریاست کوکید
 چینی و خراسانی اولور چینی نوعی اسان ایچون و خراسانی نوعی دواب ایچون استعمال اولنور
 و چینی نوعی راوند خلی و خراسانیسته راوند الدواب و راوند اخیل دخی دینور راوز فالبر زنده
 عله ز راسیدر حسکه اشرغاز در دوه بکنی و دوه طانی دخی دیرل بیان باد آورده شیه و چکی
 صاری و بیاض و بیکنلری طویل و دانلری آندن اصغر و کوکی الحجان کوکنه شیه و رایمه
 و طعنی کریه و آجی اولور آندن هدله و طراطوری سارل و کوزل جاچیق اولور راه ماه و زنده
 آن معنایی وار ابولو طریق معناسته در حسکه نومزند و دفعه و نویسته معناسته در مثلا
 برکره و ایکی کز دیه جل برد و بکراه و دینور و زرکیده دخی بولو مو قتلرده ایلد اولنور
 بربول و ایکی بول دینور و محاره ارس و راه و روش و قاچده و نقده و برد و اصول معنای ندکلور مثلا

راه چهار و راه اصفهان دینور^۳ هوش و شور مفاسنه در که عقل خلق در آنند تعبیرالله
 تعبیر او لیور آنکه خیر و شر و نفع و ضر و فرق او لیور^۴ سور و سخن مفاسنه در^۵ سلاطین هنده
 علم مخصوص در رای کپی^۶ باطن مفاسنه در که ظاهر مقابله درای بیج بوزی تعبیر او لیور راه اورد
 بول ارمغاید روا^۷ اسکر عرض و نقدم او لسان قصبه شرابیه عربیه عراصه دینور و اسقاط
 واوالمده لغتدر راه افتادن بول کسیحی حرای و حبود علی الغفله فافله او زر تو^۸ کلوب
 او شوتی ایلک و نهی و غارت ایلک کدن کا به او لور و مطلق ضر و خساره و بر مکدند خی کا به
 او لور راه ایتمام لوازم سفریه در آن تو سار مهمات کپی و خاصه آن صاحبی نهایت راهه
 ایصال ایلک یکی ایچون فرس مزبور نخصیص او لندی و پلک و شاطر و ساعیه دخی دینور راهب
 ناهب و زنده کنیش و پاس مفاسنه در رامبیه بدن بول^۹ کو به او غرائمی که مزاد بولو
 و معمول و مناسب سوز سو بلکدر راه بسر بدن باشه و ارمق و سورمک و تمام ایمکدن کا به
 او لور راه بند ناشکند و زنده بول کسیحی حرای و حبود و دوقورسان وايز بالدو دمغوله می کنفره
 دینور رام جامده در آن اثواب برند بیجی نعمه در که نکسای چنکی تصنیع کرد^{۱۰} می برند رو در
 استفاع ایدنلری اختیار و جده کلوب جامه لرین چا پکان ایدر ل رام خارکش و رام خار^{۱۱} کن
 مو سفیده بنوادر راه خسروانی مو سفیده بر نوادر عند البعض بار بد مصنفاتندن بر فتحه مرتبه
 می بخشد در که بیشروا وله چقدر راه خفته او زون او زادی دور و دراز بولدن کا به در ملازمته
 مولو ستعیانه می او لان طریق معموده کپی راهدار خا کار و زنده نکهان راه مفاسنه در که
 بول بکسی در و کوم رجی به و پاچی به دخی دینور و بول کسیحی در در اهرن مفاسنه در راه روح
 مو سفیده بر بدم در و خسرو برو بز^{۱۲} بار بدم میان زنده سی خسز عاقی او لان او قور ایماند بیجی
 لحن در که راح روح الله مشهور در راه زن بادرن وزنده حرای و فضاع الطریق و در باده
 قورسان وايز بالدو دمغوله سنه دینور و مطری و مغی به دخی دینور و بوم مفاسدہ فعل امر کلور
 رام شاه چار کامور زنده شاهرا مفاسنه در^{۱۳} طریق عاته در عربیده شارع اعظم دینور
 اصل لاجزه تخت روان بول تعبیر او لیور راه بشد بز بار بدم ایمان او جھی لحن در راه غول دار
 روز کار غدار در راه فلندر تک و بخر بدن عبارت در و مو سفیده بنوادر راهکان رایکان وزنده
 بولنی و لفظه مقوله می و مفت و بخانا الله یکن نسنه به دینور راه کاهکشان صنان^{۱۴} چکتی بولیدر که
 صراواردی دو کیلن صماندن آب آق او لور نسبیه طریقیاً سامدہ ایجاد بول^{۱۵} کپی کورین
 شکل بیاض مستطیله اطلاق او لندی فلت نامنده خرد کواه^{۱۶} کب سحابیدن اجتناعندن اول
 هیئتند نمایان او لور عربیده مجره و ز^{۱۷} کبیده حاجیل بول و صحان او غریبی دخی دیر ل راه کسر
 مطلق^{۱۸} حیوان مر کو بدر و خاصه بور غه واشکن چار پایه اطلاق او لیور رامنور
 راه اشین دلنجی و غریبی دار و دیار کسندرو پلک و ساعی مقوله سنه ده اطلاق او لور رامنور
 سر عنده بول طی بسیحی به دینور بور دیدن دور مک و طی ایلک مفاسنه در^{۱۹} کسکن واشکن
 چار بادن واشکن ساعیدن کا به او لور و دلنجی و کداوی خانمان کسنه به اطلاق او لیور راه هواره
 کاههواره و زنده بول ارمغاید راهی اهی و زنده مو سفیده رهایی مقابید که عالمه
 رحاوی دیر ل راهی ماهی و زنده بوفته تعبیر او لسان اتفکه دینور تان لواش مفاسنه و بور غد
 و آنسلو بیرون آن تو آدمده دینور رای جای زنده راه و بول مفاسنه در عربیده صراط
 دینور و هندستان پادشاهی عالم مخصوص در و عربیده مدیر و مقتضای عقل مفاسنه در
 رای زن رجل مسشار مفاسنه در رایکا سال کلو زنده محبو^{۲۰} و مطلوب مفاسند در
 ما زندران اهلی ریکاد بر رایکان^{۲۱} همکاف فارسیله کار و ان وزنده بولوتی و لفظه

معناسته در مفت و تجسس از عوض و نسب المپکن نسنه به دینور اصله راهگان ایدی هام
 همنه امبلیمه منقلب او لوپ یا سورتند رسم او شدی رایه مایه و زنده و فرم او فه جن
 سی بوجده در که معصوم لر باشند مظهو رایدر عریضه سعفه دینور صول او لور سه سعفه رطبه
 دینور که صولوحه نعمرا در روقوی او لور سه سعفه یا پسند دینور فرق قلور و بعضی کیکلنور
 اینجی بسان بای مو تجهیه منصل رای مهمه رسته در که او جسا بدء اون اوچ لغتی مستقلدر
 باب اول رای مفتوجه دکرند در بروتن نون و تایله یهلو شکن و زنده زند و پارند لغتشه اولن
 و وفات ایلک معناسته در ریزا رای مججه الله مر جساور نه زند و پارند لغتشه خورشید و کونش
 معناسته در روحه خای مججه الله سوچه و زنده عموما مشه وصفا ولنتو خصوصا جاعدن
 حاصل اولان صفا ولند دینور رای مججه و جمله دملقد در روشه شین مججه الله بوده و زند
 مشهوری خمله اول ملغه تو قیف اولندی روهه جو له و زنده انداس لغته کنکر نعمرا انسان تیانه
 دینور آنکه ایلک بستاقی نوع در عریضه حرشف دینور ریون زبون و زنده اجره قبل العمل
 و على الحساب و بیلان اجر بند رکه فارسی نعمرا الله بین دینور فقاو کیده او کدین دیر و عند العرض
 نعمرا انسان امتد و اشیا بجهه سه دینور و و راید اجره اجرت مخصوصه سدر زباد مو بیلان
 الجمیه دینور ریده سانای ملل الله مسحا و زنده سرمانده بر حفس بالق استیدر که بخر هر مزدن
 چیفار اعلا صلاموره سی او لور مفوی جسا اعد در بعض مفردانه بیوالفعه ما هی اشد دخی دینور
 دینور سیده افطر در باب ثانی رای مکسوره دکرند در ریق فاصله زیج و زنده سرمانده اسم سک
 آنکه در که ایت اوزمی نعمرا انسان بسان در عریضه حلب دینور دیل سکون الله افستین
 نوع دیندن اسم بوی مادران در عریضه اتفاق و ان دیر بونبات ساژ مفرد اند افستین جمله الله
 عشر وحدت که بین دیدکاری بسان که جعل نو بعد و بوی مادران مصنفه کورد و بمحاسن در که
 و رایقه در ویع مضره کوره ایواطفه در و عریضه اخوان صفر حکم کو زی دیدکاری بحکم که به بایاده
 نوع دیندرا اطلاق او اندیعی دکر اولندی باب ثالث رای مخصوصه دکرند در ریا الفله قائمی
 و بیلان معناسته در که مصدر در ظاهر اسماعی و با استعمال اندند و بیلان دن فعل امر دخی کلور
 و تسدید بایله زندو مازنده لغته اول و بزرگ و عضیم معناسته در و بلد رایجی و رخشان
 معناسته کلور و کسر الله عریضه ایله حسانند اولان ریح و منفعت معناسته در ریاب تراب
 زور نه دن شهر ساز در که طنبور شکلند و فصه صایی او لور و بیونه لخته بینه کیک در بی
 حکمکه بوسار افغان الله متعار قدر که حالا بآفاقی کانی دیدکاری در روشه سینه عموما باش او رتوسی
 و خصوصا فار بله باش او رتوسی که جار و کسایی دیدکاری در روشه شین مججه الله روشه
 معناسته در که دکر اولندی اصله روشه در کفر اسنمه الله واحد ف اولندی بو که کوره بسماق
 اولیق رای خدر او چمی بسان تای فارسی به منصل رای مهمه رسته در که و باب مفتوجه ایک اعنى
 مستقلدر رید سدوزنده برونوع کاه استیدر او تیان حیوانات مست او لور بیونی بیان را وند الله
 تفسیر ایلدیلر که ریاسدر ترکیده آشخون بحرق عشقه دبول روود کبودور اند مریده معناسته در که
 دکر او اندی در دهی بسان تای مشاهه منصل رای مهمه رسته در که او جایده بیش لغتی مستقلدر
 باب اول رای مفتوجه دکرند در رت برهه و جلاق و عربانه معناسته در ره تای مفتوجه الله
 اسم فدق هندی در صوده اصلید قده صابون کی کور و راکله اثواب یقشار لخص و صا
 حر بر جامد دن کبر و سعیجی سار معدن بعد ایلد رسرا کاه طلا خسار و علتی محل و مر زنکوش
 صوبی آنکه سالی شکور علته مغیده در باب ثانی رای مکسوره دکرند در ریساج نون مفتوجه
 برونوع دکر نکجیده و بعضی از عرضه ایلد رسرا که شکلند او لور ادویه تیعن جمله سندند

ظاهر الاختلاف افظیلدر زیر اسر طان همیزی که دکر یا نکجی دینکد رایکی فسهد و راسی در بادن
 چیزی هم اطلاع فندقه تحریر ایند صدق و آن دین و سر طان همیزی فدرو آن دن اصغر بحر در
 تحریق جمله و لطفی آگزو طبقات عینه، حسب اولان رطوباتی محفف و عضلات عینی، موی و ظفره
 و سلاق و دماغه مفید و قسم آخری سر طان همیزی کی دکادر غایب نده آق او لور باب ثالث رای
 مخصوصه ذکر نموده رت فقیر و فی نوامعاشه در و کاغذ و هر طاس معناشند کار و وجہ و مجموع
 معناشند در عربیده کل دینشور مجموعی و افرادیدن اعمد ررتک فتح تایله فو و تمحی جملی نو عند
 مشکطرا منشیع دینکلری نباذر و فتو تحریر پیور در و نبات مرقوم که طاع باربوزی نو عندر ورقی و مشق
 و آق و تو بلی واستدار میمه مائل او لور ایوسی بود بارزه کرید آطه سدن کلور اطباء افرنج دکاموی
 ایضن دیور همیزه بقله الغزال دینور او نلبان قیونک سدی قان کی قرمی او لور عامله منکطرا منشیع
 و مشکطرا منشیع بر تصریف ادر ر آق جکردن رطوبات غلیظه بی خرج و و جرم و فو تجهه مفید ر
 لشنجی بسان جنم عربی به منصل رای مهمله رستنده در که برباب منتوحده الی اخنی مشتلدر رجاف
 طوا ف اوزنده کوس و نقاره صداسته دینور رجفل غین مججه ایله نظرک و رستنده کفر مدوار و روع
 معناشند در که بوغاز دن کلان صوت لور بمح در رجک بکعنی و رسته در جعل معناشند در و صنم جبله ره
 لغدر رجله رمله و رستنده ستار و غ اسیدر که متسار تعبرا و لسان نیاله ما کول نو عبد رنگیده
 کو بملک دیر لزاره سنک صویله سرمه صفا ها ف تریه او نوب ایکله اکھالی پا ض عینی دافع
 و باصره بی مقو بدر و طریده رجله خرف معناشند در که بسوز او ندر عربیده بقله الحمقاء
 دخی دیرل رجوع ام عین مهمله ایله بنسام و رستنده سریان بایده این حضرت سلیمان علی نبینا
 و علیه السلام ایمیدر ولی عهدلری او لوب بعده حکومتنده حرکت حکمی اتملری او لم امغله ایم باط
 سلیمان بدن اون سبط کندو سدن اعر ارض ایدوب همان ایکی سبط ایله قالندی و سبط عربیده اولاد
 و احفاد او فیله معناشند در و حذف میله رجوع ادنجی افتاده رججه رزمه روزنده او ل فی
 و سنجیدر که خانلر ده کروب او زرینه ها ولی و سائوانو اب مقوله سی آنارزو هونک اصار از
 المتعنجی بسان خای مججه به منصل رای مهمله رستنده در که او جایده میرکمی سکر اغتن و کابنی مشتلدر
 باب او لک رای مفتوحد کریده در رخ شکاف و رخنفو باریق و جنلاق معناشند در و غم و غصه
 و آندو، معناشند کلور رخت سخت و رستنده بش معناشی وار ۱ راست و درست و صحیح معناشند در
 ۲ آت و فرس معناشند در ۳ کبه جل و او رتو بحث و او تمح لای و آغراق و لیک باب معناشند در
 رخت اسب او معناشند ما خود در ۴ غم و غصه معناشند در ۵ طعام بکمرد در بینی برآدمه
 کفایت مقداری بیه جل و غد امعناشند در رخت افکندن مقیم اولق و زلنسفر ایلک و عاجز
 و فروماده او لقدن دخی کایه او لور رخت و بستن کلز بوله سفر ایلک دن کایه در رخت رمح را
 کنیدن بود دخی اول مو قعده ایراد او لور رخت بستن بود دخی عازم بباب آخرت او لقدن کایه در
 رخش بخش و رستنده الی معناشی وار ۱ آلاجدرنک که آفلو فاره لو او له عربیده ابلق دینور و عنده
 البعض سیاه ایله طوری هستنده بر نکدر رزکیده با غ طوری دینکلر بد رستم داستانک آنی بوله
 منتصف ایدی بعض لبیور آنه و بعض لبیور زجل آنه دخی دینشدرا متعلق آت معناشند در ۴ بخلامق
 و شروع و اندام معناشند در ۵ فوس فرح معناشند در که ترکیده الکم صاخل دیر علام سما و به
 غلطیدر ه فوتل و مبارک و میون اولق و مبارک و میون معناشند، کلون، نرس و عکس و برکشند
 معناشند در رخشا رخشا معناشند در که بدل رایجی و برق و لمعان ایدی بجی دینکدر رخش بهار
 یعنی باد بهار و ابر بهار رخش خور شید و ماه شماع و بر تو شیخ و هر دن کایه در رخفر و ز کسر
 فایله قول باغی دستینه معناشند در که درت قائدن ایدر لبو کلش فیطان کی او لور رخکیره هشیره

و زنده بودنی اول معنایه در رخنه زخه و زنده مرغ مرد او خواردر که فر تال نصیر اول نان قوشدر
 نجسی بخبر القای جنبنده موثر و قادرین بخبر طانه دن حشراتی دافع در رخنه مکون خاله
 سکدله و شله معناسته در دیوار دماغه غیریده او لسوون و باجه و منفذ معناسته کلور رخنه زده زبان
 بین الناس مساوی به قاله کلان متهوم و مطعمون بکشندن کایه در رخیدن رسیدن و زنده صولومق
 و تنفس منوات معناسته در رآ غرسنمه فال در دهد و بار آفر بونه کنورد کدموا با سر عنله بربردن
 سکل دکد که نیز نفس آلوپ هارهار صولومقدن عبارت در رخنه کینه و زنده رشته
 معناسته در سکه چام اعاجذن حاصل اولان صبح در عریده را بینج و زکیده رخنه و بروزنه
 چام ساقزی و سبال نوعنه صاری فطران دیزل و عند بعض را بینج رو میدرو بروایته رخنه
 صفر بدر باب ماق رای مکسوره دز کرنده در رخینه ضممه متعارف اول غله تو قیف اولندی
 باب ثالث رای مضمومه دکرنده در رخ بدی معنایی وارد را یکاک معناسته در عریده مخد
 دستور ۲ عنفا کبی موجود الاسم و مفتود الجسم و جانور آدیده فیل و کرکدانی هلوپ چهل بند
 طعمه ایچون آشیانه سنه کو زرد بزرگ و جانوری طبور جنسندن روز رکن الله چین اراسد و برواد بده
 اولور دیو نخر برایدر لر ۳ سطوح مهره لرند برمهره در سکه جانور مر فوم اسیله مسحادر
 و عند بعض بوعناده عربیده رعنان اسب که دیر کن تغیرا ولنور آنه بند کده راه کیک ال الله
 طویلی قایشدر ۵ تاج و دیهم معناسته در ۶ طرف و جانب معناسته در ۷ حصیرا و نه
 دستور سکه فوغه لق دنی دینور رخام غلام و زنده برجنس مخت و صلب طاشدر رکیده
 مر دیدکار بدر که صاری و قرمی و پاچ او لوراعلاسی بیاضن نوعیدرو سداق و سازنوع
 دنی او لور و عند بعض غایتدی بومشق و کوشک بر طاشدر و افت مزبور عربیده بواختلاف بنه
 لفظی قیبلندندز بر اجر مر قوم زیاده سبله بومشق نوعی دنی وارد رشوبه که آندن بعض او ای
 و طروف اهمال ایندر رخین خرچین و زنده دو عرض سخت نشده یعنی قیبله ایامش اکنی ابران که
 هنوز مایت لئی آنها مش او لمیو غرد صوبی دیدکار بدر و بعض از عندنده خوشمز محرف کوشمری
 دیدکار بدر که مادسی کش و اون و سدر نطیف و حامض بیسته دو فرازوت کی سیاه چه او لور
 و فرازوت که عربیده مصل دیزل بزرگی هنادوب صفر غلبه لفظی کش دوزیل و صوبی غلیظ
 او لبجد فعدم دنی قیاده ایتده حامض و باردا او لور و سیرکی منقاد و مائیتی مانخدا کشی ایله
 دنی دستور که چو کلک دید سکل بدر و بعض مفردات صاحب لری لور ایله ده نسیرا باید بزرگ و دنی
 مصلدن بشقه در مائیت لئی طحله تغلیظ اینکله حاصل او لور و بعض از دیدکار کمعطفا اکشی
 ایراندن دون لش نسله ده رخین کله سی اسم جنس شاملدر رخینه رخین الله معنای اخیره
 مر اد佛درو صیغه صنو و دنی دستور رخینه ماده سنده ذکر اولندی و سخن سکون خاو جمهه
 بست نواجسندن بر تاچیه آدیدرویت و قتم باوسکون سبله سیستان سجن لاغنه بربلده در
 رخش سکو خاله پرتو و شاع و عکس و شعله معناسته در و کوش و آفتاب معناسته کلور رخنا
 الف بالغه ایله زیاده سبله در رخنا و نیان معناسته در سمس و حوا هر ده صفت او اور رخنانه
 بهتان و زنده صفة مشبهه در رخنا معناسته رخف و ز سکس فایل شهر ملکیدن يوم ساع
 اسید در رخنه یته و زنده کاغد و فرطاس معناسته در دنی بیان دال غیر منقوشه به منصل
 رای مثمه رستنده در که ایکی باید هه الیت و کایی مشتملدر باب او ز رای مفتوحه دکرنده در
 رد سلور زنده حکیم و فلسف معناسته در و عارف و دان او عاقل معناسته کلور و شجیع و زور مند
 و صاحب جلالت معناسته کلور و عربیده طرد و بعیده معناسته در رد کاملکا و زنده زندو بارند
 لفتنده طوغری و مستفهم و کر حک و مصدق و صحیح معنای نه در دنیو جمهه سنت و زنده اعماج

قور دینه دینور کوه کی بود خی چوقد و کاغدو اتوانی نطفه و تا امید ر عریضه ایار مسند دینور و دال مدن
 لامله ده ملقت در ردهای مو قوفله صره و صفحه طابور معنا سند در کردا آن و سائر حیوان و کرکه
 بیوت و دکا کین و اسان و غیر اش اصل مسی او لسون و خرم من چرخند دینور عربه و فکای کی
 آنکه ده دمورد مصنوع اغزی دسته ای تک لکلری او لور او کور لذ و مبار کبرک بیون لری شه بیون مدرفله
 پکرو ب خرم اوزره د وند بکه غلامک صابری کسیلوب دله لری بشده جمهی قارن کیده جو چر
 هر ل حیلر ای قهیله و بر نوعی دخی او لور که قو شکلند در شته نک آننه جا بجا چهماق طامنی
 استوار ایموب بنه او کور و مبار کبرک بیون لری نصده ایله بند ایموب د وند بکه صاب و سنه طوغز نود
 تو کیده کم دیرز و بعض دیارد د وکن نعیر ای دل ر دیفاس طان اسد بر جیدن که هر و و بع سرطان
 باب تاق رای مکسوره د کرنده ده ده ر دای نیل فلکدن و کیمهدن کایه او لور سکنی بیان زای
 میجیه به منتعل رای مهمله ر مهنده در که ایکی باید او بن بش لغی مستقلدر باب او ل رای مفتوحه
 د کرنده در رز فروز نده او زم اغا جیدر حکم عریضه کرم دینور آب رز آمدن استقطار
 اولان صود ر آنکله دمودر صوار رز بایتده قوی او لور تاک ایله رز فرق بود که تاک او زم اغا حنک
 قول لری و بود افکریدر که او زم او زنده بزیله قول لری و هدافلری اولان او زم اغا جنه تو کیده آصحه
 نعیر او لور و ز مطلق او زم اغا جیدر کرن آصحه او لسون و کرکه او لسون پس رز تاکن اعم در
 تو کیده تک ب دومک دخی دیرز و ز لغظی او زم و سب معنا سنه کاور و مطلق باع و خاصه او زم
 باغه ده دینور و رنک و لون و بیه معنا سند کلور و ز دن دن احمد رور کر ز و بیه بیه معنا سنه کلور
 رز بندن اسم فاعل من خم او لور و فعل امز کلور روز هر هلا هل معنا سند در که بیش دید کلری کون
 تریه مبد ر چین دیار نده هلا هل نام طاغده او لور رز بان در بان و ز نده باع بکجیه باغان
 معنا سند در رز دزد و ز نده آکون و هبda لظن معنا سند در که اینهان نعیر او لور رز ده ارد
 و ز نده بیور لش و بور غون و قلاد بحق حانی قال امس سکو فته و بیان معا سند در رز م عن
 و ز نده جنل و صواس معنا سند در ز و عمر که و بخت بینه د دینور و او طون و خطب معنا سند
 کلور و فخر ایله منکلام مستقبل در رز بندن دن م آخود در بوناریم و رنکن ایدرم معنا سند در رز مکاه
 جنل بیه معز که و بخت معنا سند در رز مکر کر میز و ز نده شهر ملکه دن اون بشی کون
 اسیدر رز مه صکون ز ایله بی خم معنا سند در حکم ایچه او رو بیه قوب صاریل و بود تک بوله
 معنا سند کلور رز میور یای تخت ایله مشکد و ز و ز نده جنک بع و بجادل و عمار و منازع معنا سند در
 بور لغص معنا سند او لغله رز بور جو ز نده رز م معنا سند او لور رزه تخفیله رجد و ز نده
 و مراد فیدر که خانه ل ده کروب او زرینه انواب آمغلری قب و سبیم در عریضه شرط دینور
 و ایت او زی دید کلری بیان اسیدر ر عریضه تخفیه التعلب دینور و تدیدر ایله عریضه قو ایسکی
 او ز نده اولان حلجه بید نور که تو کیده تخفیله رز دیرز و قفل و کلید معنا سند او و سق و ضرب
 معنا سند کلور رز دن امین و ز نده خکم و مصبوط و سین معنا سند در و عریضه و قور و مکن
 معنا سند در که لکرا او نعیر او لور و ز نده آغرو سکن معنا سند کلور رز بندن رسیدن و ز نده
 بو امن و صبغ معنا سند در باب تاق رای مکسوره د کرمه ده در رز ریز خفیبدر که ریختن ده و کن
 معنا سند در و عریضه و ز نجح حل و کهد نور = که فارسیده سالی دیرز راز جلوکی و جلوکه
 دو کجی معنا سند در رز مه جرم ده مر قوم ز مه معنا سند در طقوز بجی بیان رای فارسی به
 منتعل رای مهمله رسته مهنده در که براب مفت وحده ایکی افعی مستقلدر رز ده و جدوز نده ایکول
 و صاحب حرص و شر و مصالق حریص و مستهی معنا سند کلور رزه رجه و ز نده معهار لکه
 و دیوار خیلر که حرف ایی ایه بایند کلری ایه دینور رزه بینا دخی دیرز و خلله ل ده کروب او زرینه